

پسر ابوخیثمه

ابوبکر احمد بن زهیر بن حرب ، از محدثان اخباری ، و فقیه بود . وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب المنتمین . کتاب الاعراب . کتاب اخبار الشعراء .

پسر ابوبکر

ابو عبدالله محمد بن احمد بن زهیر بن حرب ، همپایه پدر بود ، و در ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب الزکوة و ابواب الاموال بعلله من الحدیث . کتاب التاریخ که بدست نیامده و یا با تمام نرسانید .

بخاری

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن مغیره بخاری . از علماء محدثان مورد اعتماد ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ الکبیر . کتاب التاریخ الصغیر . کتاب الاسماء والکنی . کتاب الضعفاء . کتاب الصحیح . کتاب السنن فی الفقه . کتاب الادب . کتاب التاریخ الاوسط . کتاب خلق افعال العباد . کتاب القرائة خلف الامام .

معمری

نامش حسن بن علی بن شیب ، از محدثان فقهاء ، و از کتابهای اوست : کتاب السنن فی الفقه .

ابوعروبه

نامش حسین بن مودود حرانی است و حدیث مشایخ را تصنیف میکرد ، و جز آن کتابی ندارد .

مسلم بن حجاج

ابوالحسین قشیری نیشابوری ، از محدثان ، و علماء حدیث و فقه است ، و این کتابها

وما نیز ویرا در اخبار شیعیان ذکر نمودیم. و حشویه^۱ ویرا از خود دانند. و در باره حشویه این تألیفات را دارد: - کتاب التفسیر. کتاب القراءات. کتاب السنن فی الفقه. پسرش عباس بن فضل این تألیفات را داشت

ابراهیم حربی

ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشیر بن عبدالله، از بزرگان محدثان است که معرفت بحدیث داشت، و عالم، و پارسا، و عارف بلغت بود. او و عبدالله بن دیسم مروزی، از حافظان قرآن بودند. ابراهیم در سال دویست و هشتاد و پنج وفات یافت، و این کتابها از اوست: کتاب غریب الحدیث - از این کتاب اینها انتشار یافت: مسند ابوبکر، مسند عمر، مسند عثمان، مسند علی، مسند زبیر، مسند طلحه، مسند سعد بن ابوقاص، مسند عبدالرحمن بن عوف، مسند عباس، مسند شیبۀ بن عثمان، مسند عبدالله بن جعفر، مسند مسور بن مخرمه زهری، مسند مطلب بن ربیع، مسند سائب مخزومی، مسند خالد بن ولید، مسند ابو عبیده بن جراح، مسند معاویه و دیگران، مسند عمرو بن عاص، مسند عبدالله بن عباس، مسند عبدالله بن عمر خطاب، مسند موالی.

و این آخرین قسمت آن کتاب است. و پس از آن، این کتابها نیز از اوست: - کتاب الادب، کتاب المغازی، کتاب التیمم.

مطین بن ایوب^۲

ابو جعفر محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی، از محدثان مورد اعتماد است. و ولادتش در... و وفاتش در سال دویست و نود و هشت، و این کتابها از اوست: - کتاب السنن فی الفقه، کتاب التفسیر، کتاب المسند، کتاب تفسیر المسند، کتاب الادب.

فیریابی کوچک

ابو بکر جعفر بن محمد بن حسن فیریابی، از مشایخ دنیا فرا گرفته بود، چون بهمه جا

۱ - شهرستانی در ملل و نحل ص ۱۱۷ گوید: - حشویه نامی است که اشعریان بکروه جبریان داده اند. و خیرالدین زرگلی در اعلام ج ۶ - ص ۲۵۲ در شرح حال ابن ندیم - از ابن حجر نقل کرده، که او - ابن ندیم - سنیان را حشویه. و اشعریان را مجبره مینامید. و در لغت، نام گروهی است که ظواهر را گرفته، و تمایلی بتجسم و غیره دارند (اقرب الموارد).
۲ - ش - روی (ابن ایوب خط کشیده).

رفت ، و در آخرین روز سال سیصد وفات یافت . و از کتابهای اوست : کتاب السنن مشتمل بر کتابهای زیادی در حدود پنجاه کتاب.

شبيب عصفري

نامش خلیفه بن خباط^۱ از مردم بصره، و این کتابها از اوست : کتاب الطبقات . کتاب التاريخ . کتاب طبقات القراء . کتاب تاریخ الزمنی والعرجان والمرضى والعميان . کتاب اجزاء القرآن و اعشاره و اسباعه و آیاته .

کچی

نامش ابومسلم، و پدرش از... بصره آمد، و خانه از گچ و آجر ساخت . و به کار گران میگفت، گچ-گچ. یعنی گچ بکار ببرید ، و این گفته بر او مانده ، و کچی نامیده شد. ابومسلم از بزرگان محدثان با بهترین اسنادها بود . و لادتش در . . . و این کتابها از اوست : کتاب السنن . کتاب المسند .

ابن ابو داود سجستانی

نامش سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد ، و شداد ، ابوبکر... بن سلیمان بن ابوداود^۲ است. این ابوداود ، از بزرگان محدثان ، و فقهاء مورد اعتماد بود. و لادتش در سال ... و وفاتش در سال سیصد و شانزده ، و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر ، و این کتاب را وقتی تألیف کرد ، که ابو جعفر طبری کتاب خود را تألیف نمود . و بزرگترین کتاب ابن ابوداود ، در حدیث است . کتاب المصابیح فی الحدیث . کتاب المصاحف . کتاب نظم القرآن . کتاب فضائل القرآن . کتاب شریعة التفسیر . کتاب شریعة المقاری . کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب البعث والنشور .

ابو عبدالله

محمد بن مخلد بن حفص عطار، از محدثان مورد اعتماد است . و در سال دویست و سی و سه دنیا آمده ، و در سال سیصد و سی و یک وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب الاداب . کتاب المسند - بزرگ است .

محاملی

قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی ، از موثقان است ، و در سال دویست و سی و پنج بدنیا آمده ، و هشت روز با آخر ربیع الثانی سال سیصد و سی وفات یافت ، و این خبر را در کوی و برزن بغداد جار زدند . و بر روی زمین محدثی بآن اسناد و راستی و درستی و پرهیزکاری دیده نشد . از کتابهای اوست : کتاب السنن فی الفقه .

جعفر دقاق

از حافظان حدیث ، و بعد از محاملی ، در راستی و درستی و پرهیزکاری ، یگانه بود و فاش در سال سیصد و سی و از کتابهای اوست

ابن صاعد

ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد ، برده منصور ، ولادتش در ... و در سال سیصد و هیجده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب السنن . کتاب المسند . کتاب القراءات .

بغوی

ابو القاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی ، معروف بابن بنت منیع ، در سال دویست و چهارده بدنیا آمده ، و در سال سیصد و هفده در گذشت ، و این کتابها از اوست : کتاب المعجم الکبیر . کتاب المعجم الصغیر . کتاب المسند . کتاب المسند علی مذاهب الفقهاء .

ترمذی

نامش محمد بن عیسی بن سوره ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب الصحیح . کتاب العلل .

ابن ابوثلیج

ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن ابوثلیج کاتب . هم از شیعیان ، و هم از سنیان بشمار میرفت ، و شیعه بودنش بیشتر نمود داشت ، و از سنیان روایات زیادی نموده ، و در این معنا تصنیفاتی هم دارد ، و از مردمان متدین ، و با فضل و پارسائی بود ، و پیش از این ما ذکر کردیم از او نموده ایم ، این کتابها از اوست : کتاب السنن والاداب علی مذهب العامة . کتاب (الفضائل) فضائل الصحابة . کتاب الاختیار من الاساتید .

طبری و اصحاب او

و شراة و فقهاء آنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فن هفتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

طبری و اصحابش

محمد بن اسحاق ندیم گوید: بگفته ابو الفرج معاف بن زکریاء نهروانی، وی ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی است که علامه با عمل، و امام آن عصر و دوران، و فقیه زمان خود بود. ولادتش در سال دویست و بیست و چهار در آمل^۱، و در سال سیصد و ده بسن هشتاد و هفت سالگی وفات یافت. حدیث را از مشایخ با فضل مانند محمد بن حمید رازی، و ابو جریح، و ابو کسریب، و هناد بن سری، و عباد بن یعقوب، و عبیدالله بن اسماعیل بن موسی، و عمران بن موسی قزاز، و بشر بن معاذ، فرا گرفته، و بر داود فقه را قرائت داشته، و فقه شافعی را در مصر از ربیع بن سلیمان، و در بغداد، از حسن بن محمد زعفرانی؛ و فقه مالک را، از یونس بن عبدالاعلی، و بنی عبدالحکم محمد، و عبدالرحمن،

۱- آمل، از شهرهای بزرگ طبرستان - مازندران - است (ر.ک. لغتنامه دهخدا).

وسعد ، و پسر برادر وهب ، و فقه عراقیان را ، از ابو مقاتل در ری آموخت . و استادان بزرگوار را در مصر ، و شام ، و عراق ، و کوفه ، و بصره ، و ری ، دیده ، و در تمام علوم ، علم قرآن ، و نحو ، و شعر ، و لغت و فقه ، متفنن بوده ، و محفوظات بسیاری داشت .

ابواسحاق بن محمد بن اسحاق بمن گفت : شخص موثقی برایم نقل کرد : ابوجعفر طبری را در مصر دیده بود که بروی شعر طرمح ، یا حطیئه را - این تردید از من است - میخواندند . و من بخط او کتابهای زیادی در لغت ، و نحو ، و شعر ، و قبائل دیده ام . در فقه مذهب و رویه مخصوص بخود داشت . و کتابهایی در آن تألیف کرد ، و از آن جمله : کتاب اللطیف است که مشتمل بر چندین کتاب ، بپیکره کتابهای فقهاء در مبسوط بود و شماره آن کتاب البسیط فی الفقه ، که با تمام نرسانده ، و از آن کتابها اینها در دست مردم است : کتاب الشروط الکبیر . کتاب المحاضر والسجلات . کتاب الوصایا . کتاب ادب القاضی . کتاب الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب الزکاة . کتاب اللطیف فی الفقه - مشتمل بر ... کتاب التاریخ - که قطعان^۱ بر آن فزوده شده . و آخرین املائی که در آن دارد ، تا سال سیصد و دو بوده ، و بهمین جا قطع شده است .

گروهی این کتاب را مختصر نموده ، و مستندات آنرا حذف کرده اند ، از جمله ، مردیست معروف بمحمد بن سلیمان هاشمی ، و یک نویسنده دیگری که به ... معروف میباشد . و از مردم موصل ، ابوالحسن^۲ شمشاطی معلم ، و مردی که معروف بسلیل بن احمد است . و گروه دیگر از همانجائی که مانده ، تا این زمان ما چیزهایی بر آن افزوده اند که قابل استناد نیست ، زیرا کسانی نیستند که از دولتیان مطلع ، و یا از دانشمندان باشند .

کتاب التفسیر - بهتر از آن تألیف نشده ، و گروهی آنرا مختصر نموده اند ، مانند ابوبکر بن اخشید و دیگران . کتاب القراآت . کتاب الخفیف فی الفقه . نازکست . کتاب المسترشد ، کتاب تهذیب الاثار - پایان نرساند ، و آنچه از آن بدست آمده و من یاد دارم ... کتاب اختلاف الفقهاء - و از این کتاب هم آنچه بدست آمده

۱ - قطعان قبیله ای از قبایل عرب است (منتهی الارب) .

۲ - ف (ابوالحسین) .

فقیهان ب‌مذهب او

که از اصحابش بودند

علی بن عبدالعزیز بن محمد دولابی^۱. و این کتابها از اوست : کتاب الرد علی ابن المغلس . کتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم . کتاب القراءات . کتاب اصول الکلام . کتاب افعال النبی صلعم . کتاب التبصیر . رسالته الی نصر القشوری . رسالته الی علی بن عیسی . رسالته الی بربر الحرمی^۲ . کتاب المسئلة فی اقتراض الاماء . کتاب الاصول الاکبر - نایاب . کتاب الاصول الاصغر . کتاب الاصول الاوسط . کتاب عبارة الرؤیا . کتاب اثبات الرسالة . کتاب رساله کذبتما . و در این معنا در ادب النفوس خبری روایت شده ، که فاطمه و علی علیهما السلام ، از خدمتکاران خود نزد پیغمبر علیه السلام شکایت کرده اند ، و پیغمبر گفت : دروغ میگوئید^۳ .
و نیز از اصحاب او که فقیه در مذهبش بود ، ابوبکر محمد بن ابوثلح کاتب است ، که این کتابها از اوست

و از اصحاب او : ابوالقاسم ... عراد است که این کتاب از اوست : کتاب الاستقصاء فی الفقه . و رساله های کمی نیز دارد . از جمله
و از اصحاب او : ابوالحسن احمد بن یحیی بن علی بن ابومنصور منجم ، از متکلمان است ، که پیش از این گفته شده ، و این کتابها از اوست : کتاب المدخل الی مذهب الطبری و نصره مذهبه . کتاب الاجماع فی الفقه علی مذهب ابی جعفر .
و نیز از فقهاء مذهب او ، ابوالحسن دقیقی حلوانی طبری است ، و این کتابها از اوست : کتاب الشروط . کتاب الرد علی المخالفین .
و از اصحاب او ، ابوالحسین بن یونس است . که نامش ... و از متکلمان بوده ، و در کلام کتابهایی داشته ، و در فقه نیز این کتاب از اوست : کتاب الاجماع .
و از اصحاب او ، ابوبکر بن کامل است ، که نامش در مقاله اول آمده ، و بر مذهب طبری

۱ - دولاب نام دو محل است یکی در شرق بغداد . و یکی از دهات ری است

(معجم البلدان) . ۲ - ف (الحزمی) .

۳ - ش - در حاشیه دارد (مقابله با دستور مصنف گردید و صحیح است . و له الحمد)

این تألیفات را دارد: - کتاب جامع الفقه . کتاب الحیض . کتاب الشروط . کتاب الوقف .
 وهمچنین ، ابواسحاق ابراهیم بن حبیب سقطی طبری ، که از مردم بصره بود و تاریخی
 بدنباله کتاب ابوجعفر نوشته ، و متضمن مقدار زیادی از سرگذشت ابوجعفر واصحابش بوده ،
 و این کتابها از اوست : کتاب الرساله . کتاب جامع الفقه .
 و از اصحاب او مردیست معروف بابن اذنونى ، نامش ... و از کتابهای اوست
 و مردیست معروف بابن حداد ، نامش ... و از کتابهای اوست
 ابوالفرج معافا گوید : ابو مسلم گچی در فقه بابو جعفر طبری تمایل داشته ، و در
 سن ابوجعفر بود .

معافا نهروانی قاضی

در زمان ما

ابوالفرج معافا بن زکریا ، از مردم نهروان^۱ ، در مذهب ابوجعفر یگانه عصر خود
 بوده ، و تمام کتابهای او را از حفظ دارد . و با این وصف ، در بسیاری از علوم ... متفنن
 و آزموده و در آنها انگشت نما بوده . و بسیار باهوش و ذکاوت و خوش حافظه ، و سریع الجواب
 است . و ولادتش در سال ...^۲ و در فقه و جزآن ، تا این زمان ، بطوریکه بیاد دارم ، این
 تألیفات را دارد : کتاب النحریر و المنقر^۳ فی اصول الفقه . کتاب الحدود و العقود فی اصول الفقه .
 کتاب المرشد فی الفقه . کتاب شرح کتاب المرشد فی الفقه . کتاب المحاضر و السجلات . کتاب
 شرح کتاب الخفیف للطبری . کتاب الشافی فی مسح الرجلین . کتاب الشروط . کتاب اجوبة الجامع
 الکبیر لمحمد بن الحسن . (کتاب اجوبة المزنی علی مذهب الطبری) . کتاب الرد علی الکرخی
 فی مسائل . کتاب الرد علی ابی یحیی البلخی فی اقتراض الاماء . کتاب الرد علی داود بن علی .

۱ - نهروان دهستان بزرگی میان بغداد و واسط است (معجم البلدان) .

۲ - ف (وله ... سنة) ش (ولد سنة) .

۳ - ش (النحریر و النفر) .

کتاب رسالته الی العنبر القاضی فی مسئله (فی) الوصایا . کتاب فی تأویل القرآن . کتاب الرسالة فی واو عمرو . کتاب القراآت . کتاب المحاوره فی العربیه . کتاب شرح کتاب الحرمی^۱ . کتاب رساله عمر . و خود او بمن گفت ، که پنجاه و اندی رساله در فقه، و کلام، و نحو، و جزاینها دارد^۲ .

... کتاب رساله عمر ... و خود او بمن گفت ... پنجاه و اندی رساله در فقه، و کلام، و نحو، و جزاینها دارد ...

کتاب رساله عمر

در فقه

... کتاب رساله عمر ... و خود او بمن گفت ... پنجاه و اندی رساله در فقه، و کلام، و نحو، و جزاینها دارد ...

۱- ف (الحزمی)

۲- ش- در حاشیه دارد (و از بهترین کتابهای او، که مصنف بیاد نیاورده - کتاب الجلیس والانیس است که مشتمل بر فضائل بسیار، و اخباری نیکو، و چیزهای سودمند دیگر است) ولی فلوکل این را در متن کتاب آورده است .

(ثقفی بالله وحده)

بسم الله الرحمن الرحيم

فنی هشتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

فقهاء شراة^۱

کتابهای این گروه پنهان بوده ، و کمتر بدست آید، زیرا همه مردم کینه آنان را بدل دارند، و بدنبال آزارشان هستند. و با این وصف مصنفان و صاحبان تألیفی در فقه و کلام داشته‌اند، و این مذهب در جاهائی مانند ، عمان^۲ و سجستان^۳ و شهرهای آذربایجان ، و نواحی سن^۴

۱- شراة- خوارچرا گویند (اقرب الموارد).

۲- عمان دهستانی عربی است در کنار دریای یمن و هند (معجم البلدان) ولی امروزیکی از ممالک عرب بشمار میرود .

۳- رجوع کنید بصفحه ۲۱ همین کتاب .

۴- سن - بکسراول شهر است بردجله بالای تکریت (معجم البلدان).

وبوازیج^۱، و کرخ جدان^۲، و تل عکبرا^۳، و حزه^۴، و شهرزور^۵ انتشار دارد.

واز فقهاء برجسته آنان

جبیر بن غالب

مکنی بابو فراس است، که فقیه، و شاعر، و خطیب بود. و این کتابها از اوست: کتاب السنن والاحکام. کتاب احکام القرآن. کتاب المختصر فی الفقه. کتاب الجامع الکبیر فی الفقه. کتاب رسالته الی مالک بن انس.

قرطوسی

ابو الفضل، از مردم نواحی (تل) عکبرا^۶ کتابهای زیادی دارد، از جمله: کتاب الجامع الکبیر فی الفقه. مشتمل بر چندین کتاب پیچیده کتابهای فقهاء است. کتاب الجامع الصغیر. که تکیه گاه اصحابش میباشد. کتاب الفرائض. کتاب الرد علی ابی حنیفه فی الرأی. کتاب الرد علی الشافعی فی القیاس.

ابو بکر بردعی

از همین گروه بوده، و نامش محمد بن عبدالله است. و من در سال سیصد و چهل، او را دیدم، و با من مأنوس و متظاهر بمذهب اعتزال بود، ولی از خوارج و فقهاء آنان بشمار میرفت، و بمن گفت چندین کتاب در فقه دارد که پاره از آنها را چنین نام برده:

- ۱- بوازیج - شهرست نزدیک تکریت، در دهانه زاب سفلی که بدجله میریزد (معجم البلدان).
- ۲- کرخه جدان - نزدیک بخانقین است (منتهی الارب).
- ۳- تل عکبرا - جائیست نزدیک عکبرا که بآن تل عکبرا گویند (معجم البلدان).
- ۴- حزه - نام سه محل است. یکی جائیست میان نصیبین - و رأس عین - و یکی شهر شهر کوچکی است نزدیک اردبیل - و یکی هم در حجاز است (معجم البلدان).
- ۵- شهر زور دهستان وسیعی است میان اردبیل و همدان (معجم البلدان).
- ۶- عکبرا بضم اول - از نواحی دجیل است. و تا بغداد ده فرسنگ فاصله دارد (معجم البلدان).

کتاب المرشد فی الفقه . کتاب الرد علی المخالفین فی الفقه . کتاب تذکره الغریب فی الفقه .
 کتاب التبصر للمتعلّمین . کتاب الاحتجاج علی المخالفین . کتاب الجامع فی اصول الفقه .
 کتاب الدعاء . کتاب الناسخ والمنسوخ فی القرآن . کتاب الاذکار والتحکیم . کتاب السنة والجماعة .
 کتاب الامامة . کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الامامة . کتاب تحریم المسکر . کتاب الرد علی
 من قال بالمتعة . کتاب الناکثین . کتاب الايمان والندور .

ابوالقاسم حدیثی

اورا دیدهام . مردی بود زاهد ، و متظاهر بخشوع ، مذهبش را آشکار نمی کرد . ولی از
 بزرگان خوارج و فقهاء آنان بشمار میرفت . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی الفقه .
 کتاب احکام الله عزوجل . کتاب الامامة . کتاب الوعد والوعید . کتاب التحریم والتحلیل .
 کتاب التحکیم فی الله جل اسمه .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقاله هفتم- از کتاب الفهرست

مشمول بر :

اخبار فلاسفه و علوم باستانی و کتابهاییکه

در این باره تصنیف کرده اند

در سه فن = فن اول

در اخبار فلاسفه طبعیین و منطقیین

و نام کتابها ، ترجمه ها ، و شرحهایی که موجود بوده ،

و یا ذکری از آن شده و وجود ندارد ، یا موجود بوده و سپس نایاب شده است

در آغاز این مقاله حکایتهایی را از گفته

علما نقل مینمائیم :

ابوسهل بن نوبخت^۱، در کتاب النهمطان گوید: علمی گوناگون، و انواع کتابها روبفزونی گذاشت، و از وجوه مسایل و مآخذیکه بدست آمده، و ستارگانهم بر آن دلالت دارد، چنین برمیآمد که حوادثی قبل از ظهور اسباب و موجباتش، و قبل از معرفت مردم بآنها، در شرف وقوع بوده، چنانکه بابلیان^۲ در کتابهای خود آن را بیان داشته. و مصریان از آنان آموخته، و هندیان در شهرهای خود بآن عمل نمودند. و مردم همچون بشر اولی بودند که هنوز دست بگناهی نیالائیده، و بکارهای زشت و پلید آلوده نگشته، و درمنجلا ب نادانی و جهالت نیفتاده بودند. ولی همینکه در آنان و اندیشه و آرزوهایشان کج روی و سرگشتگی راه یافت. بطوریکه رفتار و کردارشان در کتابها ثبت رسیده از بی خودی در در وادی ضلالت و گمراهی حیران و سرگردان گردیده. و دانش و معرفت از خاطرشان زدوده گردید و مدتها روزگار را بهمان احوال و منوال گذراندند. تا آنکه در میان اعقاب و بازماندگان نشان مردمان مؤید و موفق پدید آمد که ب فکر و اندیشه در گذشته های خود و سنجش و دانستن آن فتاده، و دریافتند که در گذشته نسبت بدنی و شئون آن چه علوم و معارفی بوده، و مردمش در چه احوال و شرائطی زندگانی داشتند، و مواضع افلاک آسمان، و راهها، و درجات^۳، و دقائق^۴ آن. و منازل علوی و سفلی با مجاری و ناحیه هایش چگونه بوده است. و این امر در دوران پادشاهی جم پسر اونجهان^۵ بود، که دانشمندان بآن پی برده،

۱ - فضل بن ابوسهل از منجمانی بود که در دارالحکمه بکار ترجمه از فارسی به عربی اشتغال داشت. و در سال ۸۱۵ میلادی (۱۹۳ هجری) وفات یافته و از تألیفاتش جز مقدار کمی از کتاب النهمطان فی معرفة طالع الانسان، چیزی بدست نیامد. (اعلام المنجد)

۲ - بابل ناحیه ایست که کوفه وحله در آن بوده، جادو و شراب را بآن نسبت دهند بقولی دماوند. و بگفته ابوالحسن، بابل کوفه است، ابو معشر کلدانیان را اولین سکنه آنجا دانسته، و بعضی گفته اند نوح علیه السلام اولین کسی است که بعد از طوفان در آنجا مقیم گردید و آبادی آنجا بوی نسبت داده اند. (معجم البلدان)

۳ و ۴ - درجات و دقائق که جمع درج و دقیقه است از اصطلاحات منجمان در تحدید طول و عرض جغرافیائی بوده، و درجه گردش یکشنبه روز آفتاب در فلک بمساحت بیست و پنج فرسنگ است. هر درجه بشصت دقیقه، و هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه بشصت ثالثه، بهمین گونه هر چه بالا رود، تقسیم شده است. (معجم البلدان ص ۳۹)

۵ - جم یا جهشید پسر یونجهان، و معرب آن و یونجهان است (یادداشتهای گاتها تألیف استاد پورداود ص ۴۲۵)

و در کتابها آورده و توصیف نموده ، و در توصیفات خود ، آن دنیا و جلالتش را ، و اسباب اولیه و تأسیساتش را ، و ستارگان ، و گیاهان ، و دواها ، و تعویذاتی را که مردم در راه آرزوهای خود ، از خیر و شربکار میبردند ، توصیف نموده و سالیان درازی را بهمین گونه گذراندند تا پادشاهی بضحاک بن کی^۱ .

دیگری جز ابوسهل گفته است : ده آك بمعنی ده آفت است که عرب آن را ضحاک نامید .

بر گردیم بسخنان ابوسهل- کی رسید ، که در حصه مشتری ، و نوبت ، و ولایت ، و قدرتش بر آن دوران بود . و او در زمینهای سواد^۲ شهری بنا کرده ، و نام آن را از نام مشتری در آورده ، و آن را جایگاه علم و علماء قرار داد . و دوازده کاخ بشماره برجهای آسمان در آن برپا نموده ، و هر کاخی را بنام برجی نامید . و برای کتابهای علمی خزینه- هائی در آن بساخت ، و علما را در آن کاخها منزل داد .

دیگری جز ابوسهل گوید : هفت خانه بنام ستارگان هفتگانه بنا کرده ، و هر خانه آنرا بیک نفر اختصاص و خانه عطارد را ویژه هرمس^۳ نمود و خانه مشتری را بتینکلوس ، و خانه مریخ را بطینقروس مخصوص داشت .

بر گردیم بسخنان ابوسهل: و مردم سرسپرده و مطیع آنان شدند ، و شنوائی از ایشان داشته و بدستورشان کارهای خود را روبراه مینمودند ، زیرا آنان را در علم و مال اندیشی بالاتر از خود میدانستند . تا آنکه پیامبری در آن زمان ظهور کرد ، و آنان منکر او

۱- در نسب ضحاک میان نسابان اختلاف است ، بعضی گویند ، اصل او از یمن بوده ، و نسب او: ضحاک بن علوان بن عویج یمنی و خواهرزاده جمشید بود. و نسابان پارسی نسب او را چنین گفته اند : بیوراسف (نام ضحاک) بن امرونداسف بن دینکان بن و بهرسک بن تازبن نوارک بن سیامک بن میشی بن کیومرث- و شاید از نقطه نظر اینکه سلسله پدران ضحاک بکیومرث میرسیده او را ضحاک پسر کی گفته اند (لغتنامه دهخدا ص ۱۹).

۲- رجوع شود بصفحه ۲۰۴ همین کتاب .

۳- هرمس- یکی از علماء افسانه ایست - و افسانه او از قرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد. و در قرن چهارم کمال یافت ، تا آنجا که بسیاری کتب بنام او مشهور گردید. چنانکه ایامیلیخس عدد آن را دوهزار ذکر کرده ، و در کتب فلاسفه و حکما ، سه هرمس آمده ، هرمس الاول که پیش از طوفان نوح میزیست ، و هرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد ، و هرمس الثالث که بعد از طوفان در مصر بسر میبرد و استاد ، اسقلیبوس طبیب افسانه بود. (ر.ک تاریخ علوم عقلی تألیف استاد دکتر صفاح ج ۱ ص ۷۸) .

شده ، و علمشان بآن پایه نرسیده بود که ویرا بدرستی دریابند ، و از این رو ، در میان نشان آشفته‌گی وجدائی و اختلاف در عقیدت پیدا شده ، و هر يك از آن دانشمندان بشهری روی آورد تا در آنجا اقامت نماید ، و پیشوای مردمانش گردد . و در میان آنان دانشمندی بنام هرمس^۱ که از همه خردمندتر ، و عالمتر ، و باهوش‌تر در کارها بود بمصر درآمده و بر مردمش حکومت یافته ، و دست بآبادی و عمران آنجا گشوده ، امور مردم را اصلاح ، و توانائی علمی خود را آشکار ساخت ، و همانجا مانده ، و بیشتر اوقاتش را در بابل میگذرانید . تا زمانیکه اسکندر پادشاه یونانیان برای هجوم بایران از شهریکه رومیان آنرا مقدونیه^۱ نامند بیرون شد ، و او کسی بود که گرفتن فدیة^۲ را که در مملکت فارس و بابل معمول بود ، روا و جایز نمیدانست . و دارا پسر دارا شاه را بقتل رسانید ، و بر قلمرو او استیلا یافته ، مدائن را ویران ، و کاخهائیکه بدست دیوان و سرکشان ساخته شده بود خراب کرده و ساختمانهای گوناگون آنرا که بر سنگها و تخته‌هایش انواع علوم نقش و کنده‌کاری شده بود با خاک یکسان نمود . و با این خرابکاریها ، و آتش سوزیها ، هماهنگی آنرا بهم ریخته و درهم کوبید و از آنچه در دیوانها و خزینه‌های اصطخر^۳ بود رونوشتی برداشته ، و بزبان رومی و قبطی^۴ برگردانید ، و پس از آنکه از نسخه برداریهای مورد نیازش فراغت یافت ، آنچه بخط فارسی که بآن کشتج^۵ میگفتند . در آنجا بود ، بآتش انداخته . خواسته‌های خود را از علم نجوم ، و طب ، و طبائع گرفته ، و با آن کتابها و سائر چیزهائی که از علوم ، و اموال ، و گنجینه‌ها ، و علما بدست آورده بود بمصر روانه داشت . و چیزهائی درهند و چین ماند که پادشاهان ایران در دوران پیامبر خود زردشت^۶ ، و جاماسب حکیم^۷ نسخه برداری نموده ، و بآنجا فرستادند ، زیرا پیامبرشان زردشت و جاماسب . آنان را از کردار و رفتار اسکندر زینهار داده ، و گفته بودند که پیروزی با وی خواهد بود . و او

- ۱- مقدونیه - *Macédoine* از ممالک قدیم اروپا و در شمال یونان است (لاروس).
- ۲- فدیة - چیزیست که کسی برای نجات خود از اذیت و آزاری میدهد (اقرب‌الموارد).
- ۳- اصطخر- یا اصطخر نام یکی از قدیمترین شهرهای ایران ، و در ۵۳ کیلومتری شرق شیراز است (معجم‌البلدان)
- ۴- قبط - یا - فقط نام مردم قدیم مصر ، و امروزه بگروهی از نژاد همانها گویند که بر نصرانیت باقیمانده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی)
- ۵- رجوع شود بصفحه ۲۳ همین کتاب .
- ۶- رجوع شود بصفحه ۲۱ همین کتاب .
- ۷- درسنت زرتشتیان جاماسب از خاندان هوگوه در اوستا برادر فروشتر بود ، و هردو وزیر کی گشتاسب بودند (لغتنامه دهخدا)

تا آنجا که بتواند از علوم و کتابها ربوده و بشهر خود روانه خواهد کرد ، از این جهت در عراق علم رو باندرا س گذاشته و ازهم پاشیده شد ، و علما باهم اختلاف پیدا کرده ، و از میان رفتند . و در مردم حالت تعصب و طرفداری پیدا شده ، و هر دسته‌ای برای خود پادشاهی برگزیده ، و بملوك الطوائف شهرت یافت .

ولی مملکت روم که پیش از اسکندر ، در اختلافات ، و جدائی ، و کشمکش^۱ بسر میبرد بزیر پرچم يك پادشاه درآمده ، و همه باهم متحد و یکدل و يك زبان شدند ، اما مملکت بابل بهمان بیسر و سامانی و فساد و ناتوانی باقی مانده ، و مردمانش مقهور و مغلوب ، نه قدرت دفاع را از خود داشتند ، و نه میتوانستند ستم دیده را در پناه خود نگاهدارند . تا آنکه اردشیر بن بابک ، از خاندان ساسان پیاداهی رسید . و آن پراکنده گیها ، و جدائیها را مبدل به اتحاد و یگانگی نموده ، دشمنان را سرکوب کرده ، و بر شهرها استیلا یافته ، و مردم را بدور خود جمع کرده ، و آن تعصب و دسته بندیها را از میان نشان برداشت ، و همینکه زمام کلیه امور را بدست گرفت ، مردمانی را بهند و چین و روم فرستاد تا از تمام کتابهاییکه نزدشان بود نسخه برداری نمایند ، و بجستجوی مقدار کمی هم که در عراق بود برآمده ، و همه آنها را جمع آوری کرده . و از آن پراکنده گی در آورده ، و اختلاف و تباینی که در آنها پیدا شده بود برطرف کرد . و پسرش شاپور نیز ، پس از وی ، همین رویه را دنبال نمود تا آنکه تمام آن کتابها بیپارسی و بهمان صورتی در آمد که در زمان هرمس بابلی پادشاه مصر بوده ، و دوریتوس سریانی ، و فیدورس یونانی از شهر آتینی^۲ معروف بشهر دانش ، و بطلمیوس اسکندرانی و فرماسب هندی آن را شرح و بهمان گونه که خودشان آنرا از روی اصل آن کتابها که در بابل بود فرا گرفته بودند ، ب مردم آموختند .

و پس از او ، کسری انوشیروان نیز برای علاقه و محبتی که بعلم و دانش داشت ، بجمع و تألیف آن کتابها پرداخته ، و بآن عمل میکرد . و در هر دوره ، و زمانی مردم تجربیاتی تازه ، و علوم نوینی دارند که زائیده گردش ستارگان در برجهای آسمان ، برای اداره زمان ، بامر خداوند متعال میباشد .

گفته‌های ابوسهل باینجا پایان یافت .

اسحاق راهب در تاریخ خود گوید ، بطولوماوس فیلادلفوس ، که از شاهان اسکندریه بود ، در دوران پادشاهی خود ، بجستجوی کتابهای علمی پرداخت ، و این کار را در عهد مردی بنام زمیره گذاشت ، و او گوید که پنجاه و چهار هزار و یکصد و بیست کتاب جمع آوری

۱- ف (التجارب) ش (والتجارب)

۲- همان شهراتنه پایتخت یونان است .

کرده ، و پپادشاه گفت . هنوز هم مقدار زیادی از این نوع کتابها در سند ، و هند . و جرجان ، و ارمان^۱ ، و بابل ، و موصل ، و نزد رومیان باقی مانده است .

حکایت دیگر

ابومعشر در کتاب اختلاف الزیجات چنین گوید : پادشاهان ایران با اندازه بنگاهداری علوم و باقیماندن آن بر روی زمین علاقمندی داشتند که برای محفوظ ماندن آنها از گزند و آسیب زمانه ، و آفتهای زمینی و آسمانی ، گنجینه کتابها را از سخت ترین و محکمترین چیزی برگزیدند که تاب مقاومت با هر گونه پیش آمدی را داشته و پایداری و دوامش در مقابل سیر و گردش زمانه زیاد بوده ، و عفونت و پوسیدگی کمتر بآن راهداشت . و آن پوست درخت خدنک^۲ بود که بآن توز گویند . چنانکه هندیان و چینیان ، و مردمان سائر ملل و اقوام در این کار از آنان پیروی نموده ، و حتی برای سختی و محکمی ، و همچنین نرمی و دوامی که داشت کمان تیراندازی را نیز از آن ساختند .

و پس از آنکه بهترین وسیله را برای نگاهداری علوم بدست آوردند ، برای یافتن بهترین جا و محل ، بجستجوی زمینها و شهرستانها برخواستند که بهترین آب و هوا را داشته باشد و عفونتش کمتر ، و از لرزش زمین و فرو ریختگی بدور و در گلش آن چسبندگی باشد که ساختمانها برای همیشه استوار و پایدار بماند . و پس از آنکه همه جای مملکت را کنجکاوی و جستجو نمودند ، در زیر این گنبد کبود شهرستانی را با این صفات ، جز اصفهان نیافتند ، و در آنجا نیز بتمام گوشه و کنارها رفته و بهتر از رستاک^۳ جی جائی ندیدند ، و در این رستاک ، همین محلی را که ، پس از سالیان دراز در آن شهر جی بنا شده ، موافق منظور خود یافتند . و بقهندژ^۴ که میان شهر جی قرار داشت ، آمده ، و علوم

- ۱- فرهنگ نفیسی ارمان را نام شهری نوشته وقاموس الاعلام ترکی زیر کلمه-ارمنت - چنین دارد در ساحل رود نیل نزدیک خرابهها شهر سیبه قصبه ایست که در زمان بطالسه و رومیان، شهر بزرگ و مشهوری بنام ارمونتیلس بود و در جای دیگر کلمه ارمان را نیافتیم .
- ۲- خدنک بروزن پلنک نام درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تبرزین اسب سازند (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .
- ۳- جی بکسراول و سکون ثانی ولایت صفاها نرا گویند عموماً . و بلوکی از بلوکات آنرا خصوصاً (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .
- ۴- قهندز معرب کهن دژ اسم عام است بنام قلعه قدیم، و علم برای چند قلعه قدیم است (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

خود را در آنجا بودیعت گذاشتند که تازمان ما باقی و پایدار ماند. و نام این محل سارویه^۱ بود، و از خود این ساختمان مردم بسازنده و پایه گذار آن پی بردند، زیرا در سالهای گذشته گوشه^۲ از این ساختمان ویران گردیده و در آن سغی^۳ نمایان شد که با گل سفت^۴ ساخته شده بود و در آن کتاب زیادی از کتابهای پیشینیان دیده شد که تمام آنها بر پوست خدنگ^۵. در علوم گوناگون باستانی بخط فارسی باستانی نوشته و در آنجا گذاشته بودند، از این کتابها مقداری بدست کسی رسید که توانائی خواندن آنها را داشت، و در آن نوشته از برخی شاهان ایران یافت که چنین بود: بطهمورث شاه، که دوستدار دانش و دانش پژوهان بود خبر دادند که يك حادثه آسمانی در مغرب هویدا شود که بارانهای متوالی، و با دوام آن بدرجه افراط و برون از حد معمول و متعارف میباشد. و از آغاز پادشاهی وی، تا اولین روز ظهور این حادثه مغربی دویست و سی و یکسال و سیصد روز خواهد بود، و منجمان ویرا از همان اوائل پادشاهیش از این پیش آمد بر حذر داشته، و بسیار ترسانده و گفتند دنباله آن تا آخر مشرق کشیده خواهد شد و او بمهندسين دستور داد، که در تمام مملکت جائی را پیدا کنند که از حیث خوبی هوا، و زمین بر همه جاها برتری داشته باشد و آنان زمین همین ساختمانی که معروف بسارویه و تا این ساعت در میان شهر جی بر پاست پسندیدند. سپس امر کرد ساختمان محکمی در آنجا پایه گذاری کنند، و پس از فراغت از این کار امر کرد آنچه در خزانه از علوم گوناگون موجود است بر پوست خدنگ نوشته و در آن ساختمان جای دهند، تا پس از برطرف شدن آن حادثه مغربی، آن علوم برای مردم باقی بماند. و در میان آن کتابها کتابی منسوب بیکی از حکماء باستانی بود که دارای ادوارسین^۴ برای استخراج سیرستارگان و علل حرکتشان بوده، و مردم دوره طهمورث و پارسیان پیش از آنها آنرا ادوار هزارات مینامیدند و بسیاری از علماء هند و پادشاهانی که در آن مملکت بودند و همچنین پادشاهان فارسیان باستانی، و کلدانیان قدیم که اولین سکنه حومه بابل بودند، گردش سیارات هفتگانه را از آن استخراج مینمودند. و این زیج را از میان سائر زیجهای آن زمان، بدین جهت برگزیدند، که در آزمایش از همه صحیحتر، و مختصرتر از همه بود. و منجمان آن زمان زیجی از آن استخراج،

۱- سارویه نام جائی در کهن دژ اصفهان است (لغتنامه دهخدا).

۲- سغ بفتح اول و سکون ثانی نوعی از عمارت طولانی و دراز را گویند و آنرا بعربی ازج خوانند (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین).

۳- ف (من طین الشقیق) ش (من طین السفتق) که مراد همان گل سفت است.

۴- ادوار - یا ادوارسین، دوره ایست که احکامیان و منجمان برای هر ستاره از بدو خلقت تا با امروز قائل شده اند، و بفارسی آن را هزارات گویند (لغتنامه دهخدا).

و آنرا زیج شهر یاری - یعنی پادشاه زیجها - نامیدند . این بود آخرین گفته ابو معشر .
 محمد بن اسحاق گوید : یکی از اشخاص موثق بمن خبر داد که در سال سیصد و پنجاه
 هجری . سنی خراب گردید که جایش معلوم نشد . زیرا از بلند بودن سطح آن ، گمان
 میکردند که توی آن خالی نبوده و مصمت است ، تا زمانیکه فرو ریخت ، و از آن کتابهای
 زیادی بدست آمد که هیچ کس توانائی خواندن آنرا نداشت ، و آنچه من با چشم خود
 دیدم ، و ابوالفضل بن عمید در سال چهل و اندی آنها را فرستاده بود ، کتابهای پاره پاره
 بود که در باروی شهر اصفهان میان صندوقهای بدست آمد ، و بزبان یونانی بود و کسانی که
 آنرا میدانستند ، مانند یوحنا و دیگری آنرا استخراج نموده و معلوم شد که نام سر بازان
 و جیره آنان است . و آن کتابها چنان متعفن بود که گوئیا تازه از دباغی درآمده ولی پس از
 آنکه یکسال در بغداد ماند . خشک شده و تغییر کرده و عفونتش بر طرف گردیده ، و پاره از
 آنها اکنون در نزد شیخ ابوسلیمان موجود است .
 گویند ، سارویه یکی از بناهای محکم باستانی است که ساختمان معجزه آمیز دارد ، و
 در مشرق همانند اهرام مصر در مغرب ، از حیث عظمت و شگفتی است .

حکایت دیگر

در قدیم آموختن حکمت قدغن بود ، مگر برای کسانی که اهلیت و قابلیت دانستن آنرا
 داشته ، و معلوم شده باشد که طبیعتاً استعداد فرا گرفتن حکمت را دارند . و فلاسفه در
 زائجه کسیکه خواستار آموختن حکمت و فلسفه بود نظر مینمودند ، و اگر در آن زائجه وجود
 استعدادی از همان آغاز ولادتش دیده میشد ، او را استخدام نموده و بوی حکمت میآموختند ،
 و در غیر این صورت از آموختن حکمت بوی خوداری مینمودند .
 پیش از دیانت مسیح علیه السلام ، میان یونانیان ، و رومیان فلسفه جلوه داشت . و همینکه
 رومیان بنصرانیت گرویدند ، آنان را از فرا گرفتن فلسفه منع کردند ، و کتابهای آنرا یا
 سوزانیده ، و یا در مخازنی نگاهداری نموده ، و مردم را از سخن در فلسفه باز میداشتند .
 چون فلسفه را مخالف شریعت میدانستند .

ولی پس از مدتی رومیان دوباره بمذاهب فلسفه روی آوردند ، و سببش هم این بود
 که لیولیانس پادشاه روم که در انطاکیه^۱ اقامت داشت ، تا مسطیوس مفسر کتابهای ارسطو را
 بوزارت برگزیده ، و هنگامیکه شاپور ژوالاکتاف^۲ بقصد لیولیانس بسمت روم رفت

۱- انطاکیه Antioche در شمال سوریه و شهرستانی از حلب است (قاموس الاعلام ترکی).

۲- شاپور بابای فارسی بوزن لاهور نام پادشاهی از دودمان اشک بن یافت بود و در دوره
 او زکریا شهید شد . و او را شاپور ذوالاکتاف میگفتند برای آنکه عربها را که میگرفت
 شانهایشان را در آورده و رها مینمود . (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

تا زمام امور آنجا را بدست آورد ، لیولیانس با خبر شده و او را دستگیر نمود ، باختلاف روایاتی که در این باره شده ، و پس از آن لیولیانس بایران تاخته ، و بجندیشاپور^۱ که رسید بزرگان ، و سرکردگان و بقایای نگهبانان سلطنتی را در حصار انداخت ، چنانچه امروزه رخنه در آنجا بنام رخنه رومیان موجود است. و در پای آن حصار مدتها متوقف مانده و نتوانست آنرا بگشاید ؛

شاپور در کاخ لیولیانس زندانی بود ، و دختر لیولیانس برای عشقی که با او پیدا کرد ویرا رها داشته ، و اوهم درخفا از شهرها گذشته و خود را بجندیشاپور رسانیده و بشهر درآمد . آمدن او موجب قوت قلب یاران و هوادارانش گردیده ، و آنرا بفال نیک گرفته ، همه از خانهها در آمدند ، و برومیان تاخته ، و لیولیانس را اسیر نمودند ، و شاپور او را بقتل رسانید . در باره جانشین او میان رومیان اختلافی پیدا شده ، و قسطنطین بزرگ که در اردوی رومیان بود هواداران بسیاری داشته و چون مخالفانش توانائی مقاومت با وی را نداشتند ، و اوهم مورد مهر و عنایت شاپور بود ، شاپور ویرا بجانشینی لیولیانس برگزیده ، و باین کار رومیان را منتدار خود ساخت . و بآنان راهی را نشان داد که بروم برگردند . بشرط آنکه در جای هر درخت خرمائی که از زمین حومه شهر و سائر شهرها کنده شده یکدرخت زیتون بکارند ، و از روم کسانی را روانه دارند که خرابکاریهای لیولیانس را ترمیم نمایند و اسباب و لوازم کار را نیز با خود داشته باشند ، قسطنطین تمام آن شرطها را قبول ، و بان عمل نمود .

در دوره قسطنطین نصرانیت بهمان وضع سابق برگشته ، و ممنوعیت کتابهای فلسفی ، و ضبط آنها ، صورت گذشته را پیدا کرد که تاکنون هم بهمان حال باقیست . و ایرانیان در قدیم از فلسفه و منطق چیزهائی را بیارسی در آورده بودند ، که عبدالله بن مقفع و دیگران آنها را بعربی ترجمه کرده اند .

حکایت دیگر

خالد بن یزید بن معاویه را حکیم آل مروان میدانستند ، وی ذاتاً با فضل بود و اهتمام و محبت زیادی بدان علم داشت . و چون بفکر ساختن کیمیا افتاده بود ، امر کرد گروهی از فلاسفه مصر را که عربی میدانستند ، احضار نمایند ، و از ایشان خواست کتابهای کیمیا را از زبان یونانی و قبطی بعربی برگردانند ، و این اولین مرتبه بود که در اسلام

۱ - جندیشاپور از شهرهای خوزستانست که شاپور پسر اردشیر آنرا بنا نمود ، و اسیران روم و قسمتی از سپاه خود را در آنجا نگاه میداشت (معجم البلدان) .

از زبانی بزبان عربی ترجمه گردید. و پس از آن دیوان^۱ را ترجمه نمودند، و این ترجمه در زمان حجاج بود که از فارسی بعربی برگردانده شده، و مترجم آن صالح بن عبدالرحمن است که برده بنی تمیم و پدرش از اسیران سجستان^۲ بوده، و نزد زادانفرخ پسر پیری کاتب حجاج، بکار نویسندگی در عربی و فارسی اشتغال داشت و دل حجاج را بدست آورده بود. صالح بزادانفرخ گفت، من بوسیله تو بامیر راه یافته‌ام، و حالا مشاهده میکنم که امیر را بمن تمایلی است و بیم دارم که مرا بر تو مقدم دارد، و این مقام و منزلتی که داری از دست بدهی، زادانفرخ گفت، چنین گمانی را نداشته باش، زیرا او بمن بیشتر احتیاج دارد، تا من باو، چون جز من کسی دیگر نمیتواند حساب او را نگهداری نماید. صالح گفت، بخدا سوگند، اگر من بخواهم، میتوانم حساب او را بعربی برگردانم، زادانفرخ از او خواست چند سطر بی عربی در آورد، او هم این کار را کرده، و زادانفرخ باو گفت، بهتر است چندی تمارض نمائی، صالح نیز ببهانه بیماری از خانه بیرون نمی‌آمد، تا آنکه حجاج پزشک مخصوص خود، تیادورس را بعیادت او فرستاده و او هم صالح را بیمار نیافت، زادانفرخ که از این ماجری باخبر شد، دستور داد از خانه بیرون آید. از اتفاق در فتنه ابن اشعث^۳ زادانفرخ از جائیکه بود، بقصد رفتن بخانه بیرون آمده و در راه کشته شد، و حجاج صالح را بجای او گذاشت. و صالح جریان مذاکرات خود را با زادانفرخ درباره نقل دیوان از فارسی بعربی بوی گفته، و حجاج تصمیم باین کار گرفته، و از صالح آنرا خواست.

مردانشاه پسر زادانفرخ بصالح گفت، با دهویه، و ششویه چه میکنی، گفت آنرا ده، و نصف ده^۴ مینویسیم. گفت با وید^۵ چه خواهی کرد، گفت مینویسم، و باز گفت، وید همان

۱ - دیوان کتابچه نام لشکریان و کسانی است که چیزی دریافت میداشتند، و نیز بجائی اطلاق میشود که در آن بدعاوی رسیدگی و فیصله نمایند، و یا در کارهای سیاسی گفتگو و مذاکره کنند (اقربالموارد).

۲ - رجوع شود بصفحه ۲۱ همین کتاب.

۳ - عبدالرحمن بن اشعث در دوره حجاج شورش برپا کرده که در نتیجه مغلوب شده و بقتل رسید (اعلام رزکلی ج ۲).

۴ - دهویه، و ششویه بمعنی عس و سدس است و چون در صدر اسلام کتابچه‌ها مالیاتی عرب بزبان فارسی بود، و در اسلام خمس و زکوة از منابع درآمد بشمار میرفت، و خمس در فقه بشی قسمت منقسم میگردد، ظاهراً در فارسی برقم ششویه نگاهداری میشد و مؤید این معنی گفته صالح است که گوید بجای دهویه و ششویه، ده و نصف ده مینویسم، و نصف ده خمس است که همان خمس مالیاتی میباشد (ر.ک کتاب الخمس شرایع ص ۵۰).

۵ - وید همان اند - پارسی است که بعربی نیف است.

نیف است، و اضافاتی است که افزایش پیدا میکند تا به ده برسد. مردانشاه گفت، خداوند ریشه تورا از بیخ و بن در آورد همچنانکه فارسی را از ریشه در آوردی، و ایرانیان صد هزار درهم بوی میدادند بشرطیکه تظاهر بعجز و ناتوانی از انجام این کار نماید. ولی صالح پافشاری نمود چون حجاج مهلتی در انجام آن معین کرده بود.

عبدالحمید گوید، خداوند بصالح برکت دهد که منت فروانی بر نویسندگان گذاشت. اما درشام، دیوان بزبان رومی بود، و از دوره معاویه بن ابوسفیان، سرجون بن منصور، و پس از او منصور بن سرجون آنرا مینوشتند، و در دوره هشام بن عبدالملک بعبربی در آمد، و مترجم آن، ابو ثابت سلیمان بن سعد برده حسین متصدی اداره رسائل عبدالملک بود، و بقولی، ترجمه آن در دوره عبدالملک بعمل آمد، زیرا او از سرجون بن منصور پاره چیزها خواسته بود که سرجون انجام نداده، و عبدالملک آنرا بدل گرفته، و در این باره با سلیمان گفتگو و مشورت نموده، و سلیمان بوی گفت، من آن را بعبربی در آورم، و بتنهائی از عهده اینکار بر آمد.

ذکر اسباب زیاد شدن کتابهای فلسفه

وسائر علوم باستانی در این شهرها

یکی از آن اسباب

مأمون در خواب دید مرد سپید روئی که سرخ فامیش بیشتر بود با پیشانی فراخ و ابروانی پیوسته، و از جلوسر کم مو، و دیدگانی شهلا و شمائلی زیبا بر تخت خود نشسته. مأمون گوید، چنان مینمود که من در مقابل او ایستاده ام، و هیبت او مرا گرفته است. پرسیدم تو کی هستی. گفت ارسطو. من بسیار شادمان گردیده و گفتم ای حکیم سئوالی دارم، گفت بگو، گفتم زیبائی چیست، گفت هر چه که عقل آنرا زیبا داند، گفتم پس از آن، گفت آن که شرع زیبایش خواند، گفتم پس از آن، گفت آن که جمهور مردم زیبا شمرند، گفتم پس از آن، گفت دیگر پس از آنی ندارد. و بروایت دیگر - گفتم بیش از این مرا آگاه بدار، گفت رفیق راحت را چون زرناب نگهدار و بیگانگی خداوند ایمان داشته باش.

و این خواب یکی از اسباب نشر کتابهای فلسفه گردید. و مأمون از راه مکاتبه که با پادشاه روم داشت در مقام استفاده بر آمده و از او خواست که اجازه چند نفری را بروم

۱- در نسخهای خطی و چاپی - الفهرست - دارد: من نصحك في الذهب فليكن عندك كالذهب. ولی در کتاب اخبار الحکما، قفطی، بنقل از ابن ندیم دارد: من يصحبك في الذهب فليكن عندك كالذهب. که در میان عرب مثل معروفی است. و صحیح هم همین است در تجدید مورد توجه قرار دادیم. (ر.ک. اخبار الحکما، قفطی ص ۲۹).

روانه دارد تا از علوم باستانی که در خزائن آنجا بود چیزهایی را انتخاب، و با خود بیاورند. پادشاه روم، در ابتدا روی موافقت نشان نداده، ولی بالاخره پذیرفته و جواب مساعد داد. و مأمون گروهی را مانند حجاج بن مطر، و ابن بطریق، و سلما متصدی بیت الحکمه، و چند نفر دیگر را بدان سوی روانه داشته، و آنان نیز چیزهایی انتخاب نموده، و با خود آوردند که بامر مأمون همه آنها ترجمه گردید. و گویند، یوحنا بن ماسویه نیز از جمله آن فرستادگان بروم بود.

محمد بن اسحاق گوید: از جمله کسانی که کوشش و اهتمام زیادی در آوردن کتاب از روم، داشتند، محمد، و احمد، و حسن فرزندان شا کرمنجم بودند که شرحش خواهد آمد و اینان از بذل مال در این راه دریغی نکرده، و حنین بن اسحاق و چند نفر دیگر را بروم فرستاده و آنها کتابهایی شگفتانگیز، و تصنیفات غریبی را در فلسفه، و هندسه، و موسیقی، و ارثماتیکی^۱ و طب، با خود آوردند. و قسطابن لوقا بعلبکی نیز چیزهایی با خود آورده بود که پاره را ترجمه کرده و پاره را برایش ترجمه کردند.

ابو سلیمان منطقی سجستانی گوید: فرزندان منجم، بگروهی از مترجمان، چون حنین بن اسحاق، و حبیش بن حسن، و ثابت بن قره، و دیگران، ماهیانه در حدود پانصد دینار برای ترجمه و اشتغالشان باینکار میدادند.

محمد بن اسحاق گوید، در يك مجلس همگانگی از ابو اسحاق شهرام شنیدم که میگفت، در روم بتکده ایست که از قدیم ساخته شده، و دري بزرگ از دو لنگه آهن دارد که مانند آن دیده نشده، و در زمان قدیم که یویانیان ستاره، و بت پرست بودند، آن را گرامی داشته، و در آنجا بدعا و قربانی مشغول میشدند. من از پادشاه روم درخواست نمودم که آنرا برای من بکشایند، وی امتناع کرد، چون از زمان گروش رومیان بنصرانیت، درهای آنرا بسته بودند، ولی من اصرار ورزیدم. و با نرمی چه بوسیله نامه، و چه هنگام ملاقات، شفاهاً آن درخواست را دنبال نمودم، تا آنکه قبول نموده و امر کرد آنرا برای من بکشایند، و من ساختمانی دیدم که از مرمر، و سنگهای بزرگ رنگارنگ بنا گردیده، و کتیبهها و نقشهای فراوانی داشت که در زیبایی مانند آنها دیده و شنیده نشده، و کتابهایی در آنجا دیدم که باندازه بارچندین شتر- و این جمله را آنقدر افزود تا گفت، بارهزار شتر بود، پاره پوسیده، و پاره بحال خود باقیمانده، و پاره راهم موریانه خورده بود، و در آنجا آلات و اسباب شگفت- انگیزی برای قربانی دیدم که از طلا، و چیزهای ظریف ساخته شده بود، پس از بیرون

آمدن من از آنجا دوباره آن درها بسته شده ، و باین کار منت زیادی بر من گذاشتند . و گوید این امر در دورهٔ سیف‌الدوله پیش آمد ، و آن ساختمان تا قسطنطنیه سه منزل فاصله دارد ، و در مجاورت آن گروهی از صابثیان کلدی زندگانی مینمودند . و رومیان بآنان آزادی مذهب داده ، و از ایشان جزیه میگرفتند .

نام مترجمان بزبان عربی

اصطفن قدیم: مترجم کتابهای در کیمیا و غیره ، برای خالد بن یزید بن معاویه .
ابن بطریق: که در دورهٔ منصور، بدستور وی، پارهٔ از کتابهای قدیم را ترجمه نموده ، و پسرش ابوزکریا یحیی بن بطریق در خدمت سهل بن حسن بود .
حجاج بن مطر: برای مأمون چیزهایی را تفسیر کرد ، و مجسطی و اقلیدس را او ترجمه نموده است .

ابن ناعمه ، نامش عبدالملیح بن عبدالله حمصی ناعمی .
سلام بن ابرش ، از قدماء مترجمان دوران برمکیان و بگفته آقای ما ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی ایده الله ، سماع طبیعی را او ترجمه کرده است . حبیب بن بهرین . مطران موصلی مفسر چندین کتاب برای مأمون . زوربا ، بن ماجوه ، ناعمی حمصی . هلال بن ابوهلال حمصی . تذاری . فیثیون . ابونصر بن باری بن ایوب . بسیل مطران . ابونوح بن صلت . اسطاث . جیرون . اصطفن باسیل ، ابن رابطه . تیوفیلی . شملی . عیسی بن نوح ، قویری ، نامش ابراهیم ، مکنی بابو اسحاق . تدرس سنقل . داریع راهب . هیبا . بشیون . صلیبا . ایوب رهاوی . ثابت بن قمع . ایوب و سمعان که برای محمد بن خالد بن یحیی بن برمک ، زیج بطلمیوس و چند کتاب باستانی را ترجمه کردند . باسیل ، که در خدمت ذوالیمینین بود . ابن شهدی کرخی ، که ترجمه‌های بسیار بدی از سریانی بعربی دارد ، و از آن جمله کتاب الاجنهٔ بقراط است . ابوعمر و یوحنا بن یوسف کاتب ، نیز از مترجمان و کتاب فلاطون فی آداب الصبیان ، ترجمه اوست . ایوب بن قاسم رقی ، مترجم سریانی بعربی ، و کتاب ایساغوجی را او ترجمه کرده است . مرلاحی ، که در زمان ماحیات دارد ، و سریانی را بخوبی میداند ، ولی در عربی الفاظ زشتی بکار می برد . و نزد علی بن ابراهیم دهکی ، بکار ترجمه از سریانی بعربی مشغول بوده ، و ابن دهکی ترجمه‌هایش را اصلاح مینماید ، داریشوع که از مفسران سریانی بعربی ، برای اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی بود . قسطنین لوقا بعلبکی (بنوشته ابن ملطی ، کنیه اش ابوسعید)

ترجمه‌اش بسیار خوب و در یونانی، و سریانی و عربی فصیح بود، و چیزهایی را ترجمه کرده، و ترجمه‌های زیادی را اصلاح نموده، که ذکرش در شرح علماء صاحب تصنیف خواهد آمد.

حنین، اسحاق، ثابت، حبیب‌عسی بن یحیی دمشقی، ابراهیم بن صلت، ابراهیم بن عبدالله؛ یحیی بن عدی تفلیسی، کسانی هستند که ما پس از این بذکرشان خواهیم پرداخت، زیرا دارای مصنفاتی هستند. انشالله.

مترجمان فارسی‌عربی

ابن مقفع، بجای خود گفته شد. بیشترین افراد خاندان نوبخت، که در پیش‌ذکری از آنها شده و در آتیه نیز بذکرشان خواهد آمد. انشالله، موسی و یوسف. پسران خالد، که در خدمت داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه، بکار ترجمه از فارسی‌عربی اشتغال داشتند. تمیمی، نامش‌علی بن زیاد، و کنیه‌اش ابوالحسن، از مترجمان فارسی‌عربی بود، و زیج شهریار را او ترجمه کرده. حسن بن سهل، که ذکرش در اخبار منجمان خواهد آمد. بلادری احمد بن جابر که پیش از این گفته شد. از مترجمان فارسی‌عربی بود، جبلة بن سالم، کاتب هشام که نامش گذشت. از مترجمان فارسی‌عربی بود. اسحاق بن یزید، ترجمه‌هایی از فارسی‌عربی دارد که از آن جمله، کتاب سیرة الفرس - معروف بخداینامه^۱ است و از مترجمان فارسی: محمد بن جهم برمکی. و هشام بن قاسم، و عیسی کردی و زادویه بن شاهویه اصفهانی، و محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، و بهرام بن مردانشاه، مؤبد شهر شاپور^۲ از شهرستان فارس، و عمر بن فرخان، بودند، و ما در اخبار مصنفان عمر بن فرخان را ذکر خواهیم نمود.

مترجمان هندی و نبطی^۳

منکه هندی، در دسمگاه اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی، بود و از هندی‌عربی ترجمه مینمود.

ابن دهن هندی، متصدی بیمارستان برمکیان، از مترجمان هندی‌عربی بود.

۱- ف (اختیارنامه).

۲- ف (نیسابور).

۳- رجوع شود بصفحة ۱۹ همین کتاب.

ابن وحشیه از نبطی بعربی ترجمه میکرد و گفته اند ترجمه‌های زیادی داشته ، که ذکرش خواهد آمد . انشاالله .

اولین سخنگو در فلسفه

در محضر ابوالقاسم عیسی بن علی از ابوالخیر خمار پرسیدم ، اولین سخنگو در فلسفه چه کسی بود ، گفت ، فروریوس صوری در کتاب تاریخ خود ، که بزبان سریانی است ، گوید اولین فیلسوف ، از فلاسفه سبعة^۱ ثالس بن مالس املیسی بود و از این کتاب دو مقاله بعربی ترجمه شده است . این گفته را ابوالقاسم تصدیق کرده ، و در آن تردید و شکی نداشت .

بعقیده دیگران ، اولین سخنگو در فلسفه ، بوئاغورس بن میسارخس ، از مردم سامیا بود . فلوطرخس گوید : بوئاغورس اول کسی است که در فلسفه سخن گفته . و آنرا فلسفه نامیده و رساله‌هایی داشت که معروف بذهبیات بود ، زیرا جالینوس از جهت تجلیل و احترام او آنها را با طلا نوشته است . و من از تألیفات بوئاغورس این کتابها را دیده‌ام : رساله او در سیاست عقلیه . رساله او بمتهمرد سقلیه . رساله او بسیفانس در استخراج معانی ، و از این رساله‌ها گاهی نسخه‌هایی بتفسیر املیخس بدست آید .

و باز گوید : پس از او ، کسیکه در فلسفه سخن گفت سقراط پسر سقراطیس ، از شهر آتنه ، شهر معروف بشهر علما و حکما بود ، و بسیاری از گفتارش تدوین^۲ نگردیده ، و آنچه بدست آمد . مقاله ایست در سیاست . و رساله در سیرت نیکو که آنرا نیز از وی دانسته اند . و بحکایت دیگر ، سقراطیس که معنایش نگهدار تندرستی است از مردم آتنه ، و زاهد و خطیب ، و حکیم بوده . و برای مخالفتش با یونانیان بقتل رسیده ، و سرگذشت آن معروفست و پادشاهی

۱ - فلاسفه سبعة ، یا حکماء سبعة بگروهی از فلاسفه اطلاق میشود که در قرن ششم قبل از میلاد بودند .

اولی - Bias de priene - بیاس دوپریین .
 دومی - Chilons de lasdémone - شیلن دلآسه دمون
 سومی - Cleobule de lindos - کلئبول دولیندوز
 چهارمی - Periander de corinthe - پریاندر دو کورینت .
 پنجمی - Pittacos de mityline - پتیاگوس دو میتیلین .
 ششمی - Solon d'athenes - سولن داتن .
 هفتمی - Thalys de Milet - ثالس دو ملیت (ر.ک. لاروس فرانسه : زیر کلمه Sage) - ۲ - ف (لم یدروا) ش (لم یدون) .

که در کشتن او مداخله داشت ارتبخاشت بود^۱ و افلاطون از اصحاب او بشمار میرفت ، و بنوشته اسحاق بن حنین مدت زندگانی سقراط باندازه زندگانی افلاطون بود ، و در جای دیگر گوید ، افلاطون هشتاد سال زندگانی نمود.

افلاطون

از کتاب فلوطرخس

افلاطون پسر ارستن ، و معنایش فسیح^۲ است. ثاون نام پدرش را اسطون دانسته و گوید که وی از اشراف یونان بشمار میرفت ، و در اوائل عمرش بشعر تمایلی داشته ، و هنرمندی زیادی در آن پیدا کرد .

و پس از آنکه بمجلس سقراط درآمده ، و عیب جوئی او را از شعر دید ، دست از شعر برداشت و پیرونظریه فیثاغورس در اشیاء معقوله گردیده ، و چنانکه گویند ، هشتاد و یکسال زندگانی نمود، و ارسطو شاگرد او بود ، و از وی آموخته ، و جانشین او گردید . اسحاق گوید: افلاطون از بقراط آموخته ، و در سال تولد اسکندر ، وفات یافت، که سیزدهمین سال پادشاهی لاوخوس^۳ بود. و ارسطو جانشین او گردید ، و در آن زمان پادشاه

۱- عبارت متن عربی چنین است : وكان الملك الذی تولى قتله ارتبخاشت . و معلوم نیست که ابن ندیم در این بیان چه منظوری داشته ، زیرا ارتبخاشت همان پادشاه ایرانست که در تاریخ باستانی بنام (ارت خستره Artexerexes) پادشاه هخامنشی آمده و این اردشیر که بدر از دست معروف بود در سال ۴۲۴ قبل از مسیح در گذشت و سقراط در سال ۴۰۰ و بقولی ۳۹۹ ق.م کشته شد ، و اگر بگوییم مراد ابن ندیم اردشیر دوم است که در سال ۴۰۴ بتخت سلطنت نشسته و تا سال ۳۶۲- یا ۳۶۰ ق.م حکومت داشته و همزمان با قتل سقراط بود این اشکال پیش آید که در آن زمان یونان تحت سلطه ایران نبود تا اردشیر را در قتل او مداخله باشد (ر . ک . لغتنامه دهخدا . و کتاب زندگانی سقراط بزبان فرانسه تألیف آندره کرسون چاپ پاریس) .

۲- فسیح- گشاده و فراخ (منتهی الارب).

۳- لاوخوس اردشیر سوم است که نامش اوخس بود و تصور میکنند یونانی شده هوك است ولی پس از آنکه بتخت نشست خود را اردشیر و در ۸-۳۵۹ ق.م بتخت سلطنت نشسته و در ۳۳۸ ق.م وفات یافت (لغتنامه دهخدا زیر اردشیر سوم) .

مقدونیه فیلیپس پدر اسکندر بود و بنوشته اسحاق ، افلاطون هشتاد سال زندگانی نمود.

تالیفات افلاطون از روی ترتیبی

که ثاون ذکر نموده

کتاب السياسة - بترجمه حنین بن اسحاق . کتاب النوامیس - بترجمه حنین ، و یحیی بن عدی .
 ثاون گوید : افلاطون کتابهایش را از قول دیگران نقل کرده ، و هر کتابی را بنام آن کسی نامید که برای او تألیف کرد. بدینگونه : قول سماه تا اجیس - در فلسفه . قول سماه لاکس - در شجاعت . قول سماه ارسطو - در فلسفه . قول سماه خرمیدس - در عفاف . قول سماه القیبیادس - در زیبایی . قول سماه اوتودیمس . قول سماه غورجیاس . قول سماه افیا . قول سماه اوین . قول سماه فروطانغورس . قول سماه اوثوفرن . قول سماه قرطن . قول سماه فاذن . قول سماه ثااطاطس . قول سماه فیلوطفون . قول سماه قراطولس . قول سماه سوفسطس . و بنوشته یحیی بن عدی دیدم که اسحاق ، سوفسطس بتفسیر امقیدورس را ترجمه کرده است . قول سماه طیماوس - که یحیی بن عدی اصلاحاتی در آن دارد . قول سماه فرمانیدس - که جالینوس مجموعه از آن دارد . قول سماه فدرس . قول سماه مانن . قول سماه مینس . قول سماه ابرخس . قول سماه مانکسانس . قول سماه اطلیطقوس .

گذشته از آنچه که ثاون ذکر نموده ، من نیز این کتابها را دیده ام ، و شخص موثقی هم بمن گفت که آنها را دیده است . کتاب طیماوس - سه مقاله - بترجمه ابن بطریق ، و حنین بن اسحاق ، و یا حنین ترجمه ابن بطریق را اصلاح کرده است . کتاب المناسبات . و بنوشته یحیی بن عدی . کتاب فلاطن الی اقرطن فی النوامیس . و باز بنوشته یحیی بن عدی . کتاب التوحید و قوله فی النفس والعقل والجوهر والعرض . کتاب الحس واللذة - یکمقاله . کتاب طیماوس - که فلوطرخس بر آن سخنانی دارد ، و بنوشته یحیی . کتاب سطس - ترجمه مسیو دریوس - همچنین بنوشته یحیی . کتاب تأدیبات الاحداث . و رساله های دیگر هم دارد که در دسترس همه است .
 ثاون گوید : افلاطون برای خواندن کتابهایش ترتیبی داده بود ، باین معنی هر چهار کتاب را برای يك مرتبه ، که آنرا چهار چهار مینامند ، و اسحاق راهب گوید : در دوران ارطخاست

معروف بدر از دست افلاطون مشهور و معروف گردید .
 محمد بن اسحاق گوید : این ارطخاست پادشاه ایران بود ، و با افلاطون هیچگونه
 رابطه نداشته ، و همان گشتاسب شاه است که زردشت بسوی او رفت^۲ . کتاب فلاطن اصول
 الهندسه - ترجمه مطا^۳ .

اخبار ارسطو^۴

معنای ارسطو دوستدار حکمت است . و او را فاضل کامل ، و التام الفاضل نیز می‌گفتند
 وی پسر نیکوماخس پسر ماخاون^۵ ، و از فرزندان اسقلیبیادس ، مخترع طب برای یونانیانست
 و این را بطلمیوس غریب نوشته ، و گوید مادر ارسطو ، افسیطیا بود که با اسقلیبیادس میرسید .
 ارسطو از مردم اسطاغاریا^۶ بود ، که شهریونانی است . و پدرش نیکوماخس پزشک فیلیپس
 پدر اسکندر بود ، و خود او از شاگردان افلاطون بشمار میرفت ، و بگفته بطلمیوس ایمان او
 با افلاطون در اثر الهامسیت که خداوند در معبد بوئیون باو نمود .
 ارسطو بیست سال بآموختن اشتغال داشت و در غیاب افلاطون و زمان رفتنش بصقلیه^۷ جانین

۱- ارطخاست دراز دست همان اردشیر اول (ارتخستره) است که در سال ۴۲۴ ق.م
 درگذشت و با در نظر گرفتن تاریخ ولادت افلاطون که در سال ۴۲۹ ق.م بوده سستی این گفتار
 آشکار میشود (ر.ک. تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۹۵۱ - و تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 ج ۱-ص ۹۲) .

۲- این قسمت از گفته ابن ندیم در عدم ارتباط پادشاه ایران (اردشیر اول) با افلاطون
 صحیح است زیرا بطوریکه اشاره شد دوره زندگانی این دو نفر مختلف است . ولی اینکه گوید:
 او (یعنی اردشیر اول) همان بستاسب یا گشتاسب میباشد که زردشت بسوی او رفت صحیح بنظر
 نمیآید ، زیرا اولاً اردشیر اول از هخامنشیان بوده و گشتاسب از سلسله کیان است . ثانیاً قدر
 مسلم در نظر مورخان ، ظهور زردشت در قرن شش قبل از میلاد بوده ، و اردشیر اول در اوائل
 قرن پنجم قبل از میلاد وفات یافته ، و بعقیده استاد دکتر معین . ممکن است این اشتباه از اینجا
 پیدا شده باشد که بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب را نیز دراز دست می‌گفتند (ر.ک. گاتها ص
 ۲۶-۲۹ . و مزدیسنا ص ۷۶-۱۶۷) .

۳- ف (قسطا) .

۴- در متن عربی ارسطالیس است ولی چون - ارسطو - بیشتر در زبانها متداول است ما
 در همه جا بدکر این نام اکتفا کردیم . ۵- ش (ماخازن)

۶- اسطاغریا - Stagire از شهرهای مقدونیه و وطن ارسطوست (اعلام لاروس) .

۷- صقلیه - Sicile جزیره بزرگیست در دریای مغرب - مقابل آفریقا (ر.ک. معجم

البلدان) .

او در دارالتعلیم بوده ، و گویند ، در سی سالگی بفلسفه پرداخت و از بلغاء و مترسلان ، و بزرگان دانشمندان یونان بعد از افلاطون ، و سائر علماء گذشته بشمار میرفت ، و در فلسفه مرتبتی بلند ، و در نزد پادشاهان مقام و منزلتی ارجمند پیدا کرد ، اسکندر کارهایش را بنظر و صوابدید او انجام میداد . و نامه‌هایی در سیاست و جز آن با اسکندر نوشته است ، که از آن جمله رساله در سیاست است که چنین آغاز میشود : اما شگفتی از مناقب ، و بزرگواریت ، برای تواتری که دارد ، از میان رفته . و مانند چیزهای قدیمی شده ، که مردم بآن خو گرفته ، و تازگی شگفتی بخشی ندارد ، و تو مصداق این مثل همگانی هستی ، که ستایشگران در غوغا نیستند . و در همین رساله دارد - اگر سختیها ، و دشواریها مردم را بستوه آورد . برای چاره جوئی بجنب و جوش در آیند ، ولی همینکه ، آسایش و راحتی یابند ، حرص و آز بیشتری پیدا نمایند ، و پرده شرم و حیا را از رخساره بردارند ، و از این جهت وقتیکه در آسایش و راحتی غنوده اند بی اندازه نیازمند بنظم و آئین باشند . و باز گوید : بیایید و هم پیمان شوید که ، دشمنان را بیازارید ، و پشیمان شدگان را ببخشید ، و با اعتراف کنندگان مهربان باشید ، و با دسیسه کار بد رفتاری کنید ، و سرکشان را بجان هم اندازید ، و حسودان را بخشم در آورید ، و با ابلها بردبار ، و با تندروان با وقار باشید . فتنه جویان را کوچک شمرد ، و از بدگویان دوری جوئید . کارهای پیچیده را بوقت دیگر گذارید ، و در کارهای روشن عزم و تصمیم بکاربرید ، و کارهای مشکل را مورد گفتگو و مباحثه قرار دهید . از اینها که بگذریم ، در مصاحبت با پادشاهان ، راز دار ، و راهنما ، و ستایشگر ، و ملازم خدمت باشید ، که شاهان ستایش را شایسته خود ، و بردگی را برای مردم پسندیده دارند .

این سخنان با اینکه از زبانی بزبان دیگر در آمده در منتهی درجه حکمت و بلاغت ،

و پراز معانی نغز بوده چه رسد باینکه از زبان گوینده اش شنیده شود .

گویند پس از مرگ فیلیپس ، اسکندر پادشاهی رسید . و همینکه بجنک و ستیزه با سائر ملل برخواست ، ارسطو از وی کناره گیری نموده ، و روی بخدا آورده ، و بآتنه رفته و در آنجا دارالتعلیم را ساخت . و آن جائی است که فلاسفه مشائیین^۲ بآن نسبت داده میشوند و بنای رسیدگی بمصالح مردم ، و دستگیری از بیچارگان را گذاشته ، و شهری در اسطاغریا ساخته ، و سرگذشتهای زیادی دارد که ماشمه از آن را ذکر نمودیم ، وفات ارسطو را در سن شصت و شش سالگی ، در اواخر دوره اسکندر ، گفته اند ، و بقولی وفاتش در آغاز

۱- ف (بالاذن) ش (بالاذی) .

۲- مشائیین - عنوان شاگردان ارسطو میباشد ، چون ارسطو هنگام درس راه میرفت

(لغتنامه دهخدا).

پادشاهی بطلمیوس لاغوس بوده ، و ثاوفرسطس ، پسر خواهرش ، جانشین او در دارالتعلیم گردید .

وصیت ارسطو

غریب گوید^۱، ارسطو هنگام وفات گفت : وصی دایی من در تمام آنچه از من باقی بماند ، انطیطرس است. و تا زمانی که نیقانر بیاید ، ارسطومانس ، وطیمرخس ، و ایفرخس ، و ذیوطالس ، اید بکارهایی که احتیاج برسدگی دارد ، اهتمام ورزند و چنانکه شاید و باید در امور خانوادۀ من ، و اربلیس خدمتکار من ، و سائر کنیزان و بردگان ، و هرچه که بجا گذاشته ام ، بذل عنایت نمایند ، و اگر برای ثاوفرسطس ممکن باشد که با آنان همکاری نماید دریغ نداشته باشد، و همینکه دخترم بسن رشد رسید ، نیقانر باید سرپرست کارهای او باشد. و اگر مرگ او را ربود خواه شوهر کرده و یا نکرده باشد ، و فرزندی هم از او بجا نمانده باشد سرپرستی و رسیدگی بکارهای پسر من نیقومانس ، با نیقانراست ، و در این باره وصیت من با او این است، که کارها را مطابق میل خود ، و بطوریکه شایسته اوست ، انجام دهد . و اگر پیش از ازدواج با دخترم ، و یا پس از ازدواج با او نداشتن فرزندی از وی نیقانر از دنیا رفت ، و در کارهای مربوط بمن وصیتی کرد ، آن وصیت نافذ و مجراست . و اگر بدون وصیت از دنیا رفت ، و برای ثاوفرسطس امکان داشت که جانشین او گردد ، کارهای پسر من ، و سائر باقیماندهگان من با او بوده ، و اگر نخواسته باشد ، اوصیائی که نام بردم باید در آن کارها با انطیطرس مشورت نموده ، و هرچه را که باتفاق رأی دهند ، درباره بازماندهگان من عمل نمایند . و اوصیا . و نیقانر باید نسبت باربلیس خواسته‌های مرا در نظر گیرند ، چه او بر من ذیحق بوده ، و میدیدم که چگونه در خدمتگذاری بمن اهتمام دارد ، و کارها را موافق میل قلبی و شادمانی من انجام دهد. از این جهت سعی کنند که نیازمندیهایش را برآورده دارند، و اگر خواست شوهر نماید ، جز بمرد فاضل و دانشمندی او را ندهند، و باو، بجز آنچه که دارد، يك طالنتن^۲ نقره ، که یکصد و بیست و پنج رطل^۳ است ، با سه کنیزکی با انتخاب خود او با کنیز و غلامی که دارد ، باو بدهند، و اگر دوست داشته باشد که در خلقیس اقامت نماید ، خانه

۱ - ظاهراً مراد بطلمیوس غریب است .

۲ - طالنتن - Talantune - وزن قدیم است که در یونان برای طلا و نقره بکار

میرفت (لاروس) .

۳ - رطل - معادل دوازده اوقیه است (اقربالموارد) .

من که دارالضیافه و کنارباغ است از او بوده ، و اگر خواست در شهر اسطاغریا زندگانی کند ، خانه‌های پدران من در اختیار اوست، و هر خانه‌را که پسندید اوصیا باید تمام نیازمندی‌هایی را که او اظهار میدارد برایش انجام دهند .

اما درباره خانواده و فرزندانم ، من لازم نمیدانم تذکری درباره نگاهداری از آنها باوصیا ، بدهم . و نیکانر باید اهتمام ورزد که برده من مرقس را ، با هر چه دارد ، و بکیفیتی که مایل است بشهرش بازگرداند. و کنیزك من، امارقیس را آزاد کنند. و اگر پس از آزادی بخواهد در خدمت دختر من باشد ، تا زمانیکه شوهر اختیار کند ، پانصد درخم^۱ باهمان کنیزکی که از خود اوست باو بدهند و بتالیس ، همان، دخترکی که بتازگی بملکیت ما در آمده ، یکی از بردگان ما را با هزار درخم بدهند . و بسیمس بهای يك برده داده شود که برای خود خریداری نماید ، سوای آن برده که بهایش بوی داده شده بود و بجزاینها نیز اوصیاء چیزهایی را بوی ارزانی دارند، و همینکه دخترم ازدواج کرد، بردگان من، ثاجن، وفیلن، و اولمبیوس^۲ باید آزاد شوند، پسرا و لمبیوس^۳ نباید فروخته شود. و هیچیک از پسر بچگانی که در خدمت من بودند نباید فروخته شوند . بلکه در سر خدمت باشند تا زمانیکه پپایه مردان بزرگ برسند ، و همینکه بآن پایه رسیدند . باید آزاد شوند ، و بهریك بتناسب شایستگی و استحقاقی که دارد . چیزی داده شود . انشاالله . و بگفته و نوشته اسحاق ، ارسطو شصت و هفت سال زندگی نمود .

ترتیب کتابهای او در منطقیات

و طبیعیات، و الهیات و خلقیات

سخن درباره منطقیات او که هشت کتابست

قاطیغوریاس^۴ یعنی مقولات ، با: ی ارمانیاس^۵ یعنی عبارت . انالوطیقا^۶ یعنی تحلیل - القیاس. ابود قتیقا^۷ که انالوطیقای دوم، و بمعنی برهان است. طوبیقا^۸ بمعنی جدل. سوفسطیقا^۹

۱- در اخم - یاد رهم - کلمه یونانی و پنجاه دانق است (المنجد) .

۲-۳- ف (اربلیس) و در تعلیقات فلوکل - اولمبیوس .

۵- Parihermenias

۴- Catégories

۶- Analytica-Priora

۷- Apodictique - یا - Analytica-posteriora

۹- Sophistica

۸- Topica

بمعنای مغالطه. ریطور یقا^۱ بمعنای خطابه. ابوطیقا^۲ که بآن بوطیقا نیز گویند، و بمعنای شعر است.

سخن درباره قاطیغوریاس

بترجمه حنین بن اسحاق

کسانیکه آنرا شرح و تفسیر کرده‌اند: فرفور یوس، اصطفن اسکندرانی، لینس، یحیی نحوی، ثامسطیوس-امونیوس، ثاوفر سطس، سنبلیقوس، و ثاون نامی، بسریانی و عربی که از تفسیر سنبلیقوس اضافاتی بر آن دارد. و از تفسیرهای شکفت‌انگیز قطعه‌ایست که با میلخس نسبت داده‌اند، و شیخ ابوزکریا گوید، که احتمال می‌رود آن را بنام املیخس جعل کرده باشند، زیرا در ضمن گفته‌های اسکندر چنین چیز را دیده‌ام، و شیخ ابوسلیمان گوید: ابوزکریا در صدد ترجمه آن کتاب بتفسیر اسکندر افرو دیسی بود که در حدود سیصد ورقست، و از کسانیکه این کتاب را تفسیر کرده‌اند، ابونصر فارابی، ابوبشر متی هستند، و از این کتاب خلاصه‌ها و مجموعه‌های مشجر و غیر مشجر از گروهی مانند، ابن مقفع، و ابن بهرینز، و کندی، و اسحاق بن حنین، و احمد بن طیب، و رازی است.

سخن درباره باری ارهینیاس

حنین آنرا بسریانی، و اسحاق اصل آنرا بعربی ترجمه نمود. مفسران آن: اسکندر، که تفسیرش نایابست، یحیی نحوی، املیخس، فرفور یوس، و مجموعه‌های اصطفن. تفسیر چالینوس که غریب و نایاب بوده^۳ و قویری، و متی ابوبشر، و فارابی. و ثاوفر سطس. و کسانیکه آنرا مختصر کردند: حنین است، و اسحاق، و ابن مقفع، و کندی، و ابن بهرینز، و ثابت بن قره، و احمد بن طیب، و رازی.

سخن درباره انالوطیقای اول

تیادورس آنرا بعربی ترجمه کرده، و گویند آنرا بحنین عرضه داشت که اصلاح نماید، و حنین يك قطعه از آنرا بسریانی در آورد، و اسحاق بقیه آنرا بسریانی در آورد.

۱- Rhetorica ۲- Poetica

۳- ش (وهو غریب موجود) ف (وهو غریب غیر موجود).

مفسران آن : اسکندر و تفسیر دارد . تا اشکال حملیه^۱ که یکی از دیگری بهتر بوده . و ثامسطیوس تمام آن دو مقاله را در سه مقاله تفسیر نمود . و یحیی نحوی آنرا تا اشکال حملیه^۲ تفسیر نمود و قویری نیز آنرا تا سه مقاله و ابو بشر متی دو مقاله تمام را تفسیر کرده است ، و کندی نیز تفسیری از این کتاب دارد .

سخن در باره ابود قطیقا که

انالوطیقای دوم است

قسمتی از دو مقاله آنرا حنین بسریانی ترجمه کرده ، و اسحاق همه را بسریانی در آورد ، و متی ترجمه اسحاق را عبری بر گردانید . مفسران آن : ثامسطیوس شرحی بر تمام این کتاب دارد . و اسکندر شرحی بر آن دارد که نایابست . و یحیی نحوی نیز آنرا شرح کرده ، و ابو یحیی مروزی که متی این کتاب را بر او قرائت داشته بود سخنانی در آن دارد . و ابو بشر متی ، و فارابی ، و کندی نیز شرحی بر آن دارند .

سخن در باره طویقا

اسحاق از این کتاب ترجمه بسریانی دارد ، و یحیی بن عدی ترجمه او را عبری در آورد دمشق هفت مقاله از آنرا ترجمه کرده ، و مقاله هشتم آنرا ابراهیم بن عبدالله ترجمه کرده ، و از ترجمه های قدیم نیز گاهی بدست آید . مفسران آن : یحیی بن عدی در مقدمه ترجمه که بر این کتاب دارد ، گوید : من تفسیری از گذشتگان بر این کتاب نیافتم ، جز تفسیر اسکندر از قسمتی از مقاله اول ، و مقاله پنجم ، و ششم ، و هفتم ، و هشتم . و تفسیر امونیوس از مقاله اول ، دوم ، سوم ، و چهارم . و در تفسیر خود اتکاء بچیزهائی داشتم که از تفسیر اسکندر ، و امونیوس فهمیده بودم . و عبارت مترجمان این دو تفسیر را هم اصلاح کرده ام . و تفسیر یحیی از این کتاب در حدود هزار ورق است .

و بگفته دیگری جز یحیی : امونیوس چهار مقاله اول را شرح کرده ، و اسکندر چهار مقاله آخری را شرح نموده تا دوازدهمین موضع از مقاله هشتم . و ثامسطیوس باقی موضعها را شرح کرده است . فارابی هم تفسیری از این کتاب ، و هم خلاصه از آن دارد . و متی مقاله اول را تفسیر نموده ، و اسحاق مقدار پرا که امونیوس و اسکندر تفسیر نموده اند ترجمه کرده ، و ابو عثمان دمشقی نیز ترجمه از این کتاب دارد .

۱-۲ - در متن فلوکل - الاشیکال الجملیه است ولی صحیح آن - الاشیکال الحملیه - است که از مصطلحات علم منطق است ؛ در (ش) نیز - الاشکال الحملیه - است (ر. ک.) تاریخ الحکماء قفطی ص ۳۶ -

سخن درباره سوفسطیقا

بمعنی حکمت ممو^۱ه

ابن ناعمه ، ومتی آنرا بسریانی گردانیده ، ویحیی بن عدی از تیوفیلی^۲ عبری ترجمه کرده است. مفسران آن: قویری تفسیری بر این کتاب دارد. و ابراهیم بن بکوس عشاری از راه اصلاح ترجمه عربی ابن ناعمه، ترجمه از آن عبری درآورد. و کندی نیز این کتاب را تفسیر کرده ، و گفته اند که در موصل تفسیر اسکندر از این کتاب دیده شده است .

سخن درباره ریطوریکا

یعنی خطابه

یک ترجمه قدیمی از آن بدست آمد که گویند اسحاق آنرا عبری درآورد ، و ابراهیم بن عبدالله آنرا ترجمه کرده ، و ابونصر فارابی تفسیری بر آن دارد ، و نوشته از احمد بن طیب دیده ام که ترجمه قدیمی این کتاب در حدود یکصد ورق است .

سخن درباره ابوطیقا

یعنی شعر

ابو بشر متی آنرا از سریانی عبری نقل کرد . و یحیی بن عدی ترجمه از آن دارد ، که گویند متضمن سخنانی از ثامسطیوس نیز میباشد ، و بقولی آن را بثامسطیوس بسته اند. و از این کتاب کندی مختصری درآورد است .

سخن درباره کتاب السماع الطبیعی

بتفسیر اسکندر

درهشت مقاله

محمد بن اسحاق گوید : آنچه از تفسیر اسکندر افرویدی موجود است ، مقاله اول

۱ - مموه - چیز مغشوش و ناراست (فرهنگ نفیسی) - ۲ - تیوفیلی ظاهراً منسوب بتیوفیلی مترجم باشد که نامش در اسامی مترجمان ذکر شده است .

از فص^۱ گفتار ارسطو در دو مقاله است و مقاله اول ، و پاره^۲ از مقاله دوم موجود است که ابوروح صابی آنرا ترجمه کرده ، و یحیی بن عدی آن ترجمه را اصلاح نموده است ، و مقاله دوم از فص^۲ گفتار ارسطو را در يك مقاله تفسیر کرده ، که حنین آنرا از یونانی بسریانی در آورد ، و یحیی بن عدی بعربی ترجمه نمود . و شرح مقاله سوم از فص گفتار ارسطو پیدا نمیشود . اما مقاله چهارم را ، در سه مقاله تفسیر کرد ، که مقاله اول و دوم و قسمتی از مقاله سوم آن تا - الکلام فی الزمان ، موجود بوده ، و قسطا آن را ترجمه کرده ، ولی ترجمه^۳ که ظاهراً موجود است ، ترجمه دمشقی است . و مقاله پنجم از گفتار ارسطو را در يك مقاله تفسیر کرده ، که قسطا بن لوقا ترجمه^۴ از آن دارد . و مقاله ششم را در يك مقاله تفسیر کرده ، و قسطا آنرا ترجمه نموده ، و مقاله هشتم در يك مقاله تفسیر کرده ، که چند ورقی از آن موجود است .

سخن درباره کتاب السماع الطبيعي

بتفسیر یحیی نحوی اسکندرانی

محمد بن اسحاق گوید : ترجمه^۵ که قسطا از این کتاب نموده تعالیم آن بوده ، و ترجمه عبدالملک بن ناعمه ، غیر از تعالیم است . و ترجمه قسطا نیمی از کتاب است . که چهارمقاله بوده ، و نیم دیگر آن ، که چهارمقاله است بترجمه ابن ناعمه میباشد .

سخن درباره السماع الطبيعي

بترجمه گروهی از فلاسفه که متفرقند

تفسیر مقاله اول ، و دوم و سوم و چهارم آن از طرف فرفورئوس ، موجود است ، که بسیل آن را ترجمه نموده ، و ابوبشر متی تفسیری از تفسیر ثامسطیوس از این کتاب بسریانی دارد ، که قسمتی از مقاله اول آن بسریانی موجود است . و ابو احمد بن کرنیب قسمتی از مقاله اول ، و قسمتی از مقاله چهارم را ، تا - الکلام فی الزمان - تفسیر کرده ، و ثابت بن قره قسمتی از مقاله اول را تفسیر کرده ، و ابراهیم بن صلت از مقاله اول این کتاب ترجمه^۶ دارد ، که من آنرا بخط یحیی بن عدی دیده ام .

و ابوالفرج قدامة بن جعفر نیز قسمتی از مقاله اول سماع طبیعی را تفسیر کرده است .

سخن در باره کتاب السماء والعالم

این کتاب در چهار مقاله است ، و ابن بطریق آنرا ترجمه : وحنین اصلاح کرده است . ابوبشر متی بخشی از مقاله اول را ترجمه کرده ، و اسکندر افرویدی بخشی از مقاله اول را شرح نموده ، و ثامسطیوس شرحی از تمام کتاب دارد ، که یحیی بن عدی آنرا ترجمه یا اصلاح نموده است . حنین نیز در این باره چیزی دارد که همان مسائل شانزد گانه است . و ابوزید بلخی مقدمه این کتاب را برای ابوجعفر حارث^۱ شرح کرده است .

سخن در باره کتاب الكون والفساد

حنین آنرا بسریانی ، و اسحاق . و دمشقی آنرا بعربی برگردانیده ، و گفته اند ابن بکوس نیز ترجمه از آن دارد . اسکندر تمام این کتاب را شرح کرده ، و متی آنرا ترجمه نموده ، و قسطامقاله اول آن را ترجمه نموده است . امقیدورس شرحی بر این کتاب دارد که اسطاط ترجمه کرده ، و متی ابوبشر ترجمه از آن دارد که ابوزکریا هنگام نظر آنرا اصلاح کرده است . و در این اواخر ، شرحی از ثامسطیوس بر کتاب کون و فساد بدست آمد که یکی بزرك و یکی کوچک است ، و یحیی نحوی شرحی بر تمام کتاب کون و فساد دارد که عربی آن در خوبی بیای سریانی نمیرسد .

سخن درباره کتاب الاثار العلویه

امقیدورس شرح بزرگی بر آن دارد ، که ابوبشر متی^۲ آنرا ترجمه نموده ، و طبری تعلیقاتی از طرف متی بر آن دارد . و اسکندر آن را شرح کرده که بعربی ترجمه شده و بسریانی ترجمه نشده و پس از اینها یحیی بن عدی آنرا از سریانی بعربی ترجمه کرده است .

۲- ش (الطبری) .

۱- ف (الخازن) .

سخن درباره کتاب النفس

این کتاب درسه مقاله است . وحنین تمام آنرا بسریانی درآورد ، و اسحاق آنرا ترجمه نمود ، جز مقدار کمی را ، بعد تمام آنرا در نهایت خوبی ترجمه کرد . و ثامسطیوس تمام این کتاب را شرح کرده ، که اولی در دو مقاله ، و دومی ، در دو مقاله ، و سومی در سه مقاله است .

و بخط یحیی بن عدی خواندم که امقیدورس یکشرح سریانی بر آن دارد ، و یک شرح بسیار خوبی نیز هست که آنرا بسنبلیقوس نسبت میدهند ، که بسریانی بوده ، و برای اثناوالیس شرح کرده است . و عربی آن نیز پیدا میشود . اسکندرانیان^۱ از این کتاب خلاصه دارند که در حدود یکصد ورق است . و ابن بطریق مجموعه از این کتاب درآورد و اسحاق گوید : من این کتاب را از نسخه بسیار بد خطی بعربی ترجمه کردم ، و پس از سی سال يك نسخه بسیار خوبی بدست آوردم که ترجمه اولی را با آن مقابله نمودم ، که همین شرح ثامسطیوس بود .

سخن درباره کتاب الحس والمحسوس

این کتاب در دو مقاله است . و ترجمه قابل اعتمادی از آن بدست نیامده ، و کسی هم ، بودن چنین ترجمه را ذکر نکرده ، و همینقدر گفته اند که طبری تعلیقات کمی از طرف ابوبشر متی بن یونس بر آن دارد .

سخن درباره کتاب الحیوان

این کتاب در نوزده مقاله است که ابن بطریق ترجمه نموده ، و ترجمه سریانی آن گاهی پیدا میشود که بهتر از ترجمه عربی است . و بخط یحیی بن عدی در فهرست کتابهایش خواندم که این کتاب مجموعه هائی از قدیم دارد ، و نيقولاوس نیز آنرا خلاصه کرده است . ابوعلی بن زرعه شروع بترجمه و تصحیح آن بعربی نموده است .

سخن درباره کتاب الحروف

معروف بالاهیات

این کتاب بترتیب حروف یونانیان ، و اولش الف کوچک است . و اسحاق آنرا ترجمه

۱- اسکندرانیان بعلماء حوزه علمی اسکندریه اطلاق میشود (ر.ک. تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی ص ۱-۸) .

کرد و تا حرف مو-۱۱-^۱ از آن موجود بوده، و ابوزکریا یحیی بن عدی ترجمه نموده است. و حرف نو-۱۱-^۲ در زبان یونانی بتفسیر اسکندر یافت میشود و تمام این حروف را اسطاث برای کندی ترجمه نموده، و سرگذشتی هم دارد. ابوبشرمتی مقاله ل- ل- بتفسیر اسکندر را- که یازدهمین حرف است. بعربی در آورده. وحنین بن اسحاق نیز آنرا بسریانی گردانیده، و ثامسطیوس تفسیری از مقاله ل- ل- دارد، که ابوبشرمتی آنرا ترجمه نمود، و شملی نیز ترجمه از آن دارد. و اسحاق بن حنین، چندین مقاله آنرا ترجمه کرده، و سوریانوس، مقاله ب- ب- را، ترجمه نموده، و عربی آن در دست است. و من این را بخط یحیی بن عدی در فهرست کتابهایش دیده‌ام. و از کتابهای ارسطو، که یحیی بن عدی در فهرست کتابهایش ذکر کرده:- کتاب الاخلاق - بتفسیر فرفورئوس، دوازده مقاله. بترجمه اسحاق بن حنین است. و نزد ابوزکریا چندین مقاله بتفسیر ثامسطیوس، بخط اسحاق بن حنین بود. که سریانی آن در دست است. کتاب المرآة - ترجمه حجاج بن مطر - کتاب اثولوجیا^۳، و آنرا کندی تفسیر کرده است.

ثاوفرسطس

یکی از شاگردان، و پسرخواهر ارسطو، و از اوصیائی بود که ارسطو برگزیده و در دارالتعلیم پس از وفات ارسطو جانشین وی گردیده، و این کتابها از اوست: کتاب النفس - یکمقاله. کتاب الاثار العلویه - یکمقاله. کتاب الادب - یکمقاله. کتاب الحس والمحسوس - چهارمقاله. و ابراهیم بن بکوس، آنرا ترجمه نمود. کتاب ما بعد الطبیعه - یکمقاله، بترجمه ابوزکریا یحیی بن عدی. کتاب اسباب النبات - بترجمه ابراهیم بن بکوس. و تفسیر بخشی از مقاله اول آن بدست آمده. و باو نسبت داده اند که کتاب قاطیغوریاس را نیز تفسیر کرده است.

دیدوخس برقلس افلاطونی

از مردم اطاطریه^۴ و یحیی نحوی در مقاله اول از ردی که بر او دارد گوید: او در

۱-۲- حروف یونانی است. ۳- Theologie - ربوبیت.

۴- در کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف استاد دکتر صفا دیدخس، بیزنطی

از مردم لیکیه ذکر شده است (ر.ک. کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۱۰۱).

دوره دقلطیانوس قبلی، بلکه در آغاز سیصدمین سال پادشاهی او، زندگانی میکرد، و صحیح هم همین است^۱.

کتاب حدود اوائل الطبيعيات. کتاب الثمانية عشر مسألة، و يحيى نحوى ردی بر آن دارد. کتاب شرح قول فلاطن ان النفس غير مائة^۲ سه مقاله. کتاب الثالوجيا يعنى ربوبيت. کتاب تفسير وصايا فيثاغورس الذهبية - در حدود یکصد ورق، و سريانی آن، که برای دخترش تأليف کرده بود يافت ميشود، و ثابت سه ورق از آن را ترجمه کرده بود که از دنیا رفت و ناتمام ماند. کتاب الجواهر العاليه - یکمقاله. کتاب برقلس في الشعر مسائل^۳، و برقلس را ديا دوخس، يعنى عقيب افلاطن نامند. کتاب الحيز الاول. کتاب المسائل الشعر المعضلات. کتاب الجزء الذى لا يتجزى. کتاب فى المثل الذى قاله فلاطن فى كتابه المسمى غورغياس - در سريانی است. کتاب تفسير المقالة العاشرة فى السير. که سريانی آن در دست است. کتاب برقلس الافلاطونى موسوم - بسطو خوسيس الصغرى. کتاب برقلس فى تفسير فادن فى النفس. بسريانیست، و ابوعلی بن زرعه بخش کمی از آنرا بعربی در آورده است.

اسکندر افرودیسی

در دوره ملوک الطوائفی، پس از اسکندر بود، و جالینوس را دیده و با او معاشرت داشته، و او را رأس البغل لقب داده، و در میان نشان کینه‌ها و ستیزه‌هایی بود، و ما کتابهایی را که او در شرح کتاب ارسطو داشت، ضمن اخبار ارسطو ذکر کرده‌ایم. ابوزکریا يحيى بن عدی گوید: من شرح اسکندر را بر تمام کتاب السماع، و کتاب البرهان، در میراث ابراهیم بن عبدالله ناقل نصرانی دیدم و هر دو را بیکصد و ده دینار بمن عرضه داشتند، من هم رفتم که برای یافتن آن دینارها شیوه بکار برم و همینکه برگشتم دیدم آنها را با کتابهای دیگر بیک مرد خراسانی بسه هزار دینار فروخته‌اند. و شخص دیگری غیر از او که مورد اعتماد است بمن گفت این دو کتاب در آستین جا میگرفت و قابل حمل بود.

ابوزکریا گوید: من از ابراهیم بن عبدالله خواهش کرده بودم که فص سوفسطیقا، و فص الخطاب، و فص الشعر، ترجمه اسحاق را در پنجاه دینار بمن دهد، و او فروخت و هنگام مرگ آنها را در آتش انداخت. تألیفات اسکندر: کتاب النفس - یکمقاله. کتاب الرد على جالینوس فى التمکن - یکمقاله. کتاب الاصول العامة - یکمقاله. کتاب عکس المقدمات -

۱- ف- این قسمت را ضمن رد يحيى نحوى بر کتاب الثمانية عشر مسئله آورده است.
 ۲- ف- (غیرمائیة) ش- بی نقطه و در اخبار الحكماء قفطی- غیرمائیة - است (ر. ک. اخبار الحكماء ص ۷۹).
 ۳- در ترجمه پس و پیشی در ذکر این کتاب شده است.

یکمقاله. کتاب مبادی الكل على رأى ارسطاليس. كتاب فى ان الموجود ليس مجنس للمقولات- العشر- (یکمقاله) کتاب العنايه - یکمقاله . کتاب الفرق بين الهيولى والجنس . کتاب الرد على من قال انه لا يكون شئ الامن شئى. کتاب فى ان الابصار لا يكون الا بشعاعات تنبث من العين والرد على من قال بانبثاث الشعاع - یکمقاله . کتاب اللون - یکمقاله . کتاب الفصل على رأى ارسطاليس- یکمقاله . کتاب المالىخولياء - یکمقاله .

فر فور یوس

پس از اسکندر و پیش از امونیوس است ، و از مردم شهر صور^۱ ، و بعد از جالینوس بود. و کتابهای ارسطو را - چنانکه در جای خود گفته ایم - تفسیر نموده ، و جز آنها ، این کتابها از اوست :

کتاب ایساغوجی فى المدخل الى الكتب المنطقية . کتاب المدخل الى القياسات الحملية . ترجمه ابو عثمان دمشقى. کتاب العقل والمعقول - بترجمه از قدیم. کتابين له الى انا بوا^۲. کتاب الرد على نيحسوس^۳ فى العقل والمعقول - هفت مقاله بسريانى . کتاب الاسطقسات - یکمقاله بسريانى. کتاب اخبار الفلاسفة . ومقاله چهارم آنرا که بسريانى بود من دیده ام .

امونیوس

اسحاق بن حنین در تاریخ خود گوید: که او از فلاسفه بعد از جالینوس بود ، و کتابهای ارسطو را شرح کرده ، و ما در ضمن بیان کتابهای ارسطو بآن اشاره نمودیم . جز آنها ، این کتابها نیز از اوست : کتاب شرح مذاهب ارسطاليس فى الصانع. کتاب فى اغراض ارسطاليس فى كتبه. کتاب حجة ارسطاليس فى التوحيد .

تامسطیوس

وی منشى و کاتب لیولیانس بود که بعد از جالینوس از نصرانیت بمذهب فلاسفه برگشت و مادر بیان کتابهای ارسطو اشاره بشرحهای او از کتابهای ارسطو نمودیم ، و این کتابها نیز از اوست: کتاب الى ليولانس فى التدبير . کتاب النفس - در دو مقاله . رساله الى ليوليانس الملك .

۱ - صور- شهر مشهوریست که مشرف ببحر الشام است و در دوران عمر بن خطاب فتح

گردید (معجم البلدان) ۲- ف (کتابان الى انا بوا) ۳- ش (لیحسوس).

نیقولاًوس

مفسر کتابهای ارسطو، که ما در جای خود تفسیرهای او را نیز ذکر نمودیم و جز آنها این کتابها نیز از اوست: کتاب فی جمل فلسفة ارسطاليس فی النفس - یکمقاله، کتاب النبات - چند مقاله از آن در دست است. کتاب الرد علی جاعل الفعل والمفعولات شيئاً واحداً. کتاب اختصار فلسفة ارسطاليس.

فلو طر خس

کتاب الاراء الطبيعية . مشتمل بر آراء فلاسفه در امور طبیعیات، در پنج مقاله، که قسطابن لوقا بعلبکی آنرا ترجمه کرده است. کتاب الی موریالیا فی مادله علیه من مداراة العدو والانتفاع به . کتاب الغضب. کتاب الرياضة - یکمقاله بسریانی. کتاب النفس.

امقیدورس

مفسر کتابهای ارسطو، بود و ما در جای خود اشاره بتفسیرهای او نموده ایم. و جز آنها از وی کتابی در موضوعات دیگر بدست نیاورده ایم.

دیافرطیس

بنوشته یحیی بن عدی: رسالته الی دیمقراطیس فی اثبات الصانع.

انافرو دیطوس - و کتابهایی که دارد

بخط یحیی بن عدی خوانده ام: کتاب تفسیر کلام ارسطاليس فی الهالة و قوس قزح - بترجمه ثابت بن قره.

فلو طر خس دیگر

و از کتابهای اوست: کتاب الانهار و خواصها و ما فیها من العجائب والجبال وغير ذلك.

اخبار یحییٰ نحوی

یحییٰ شاگرد ساواری ، و در بعضی از کلیساهای مصر اسقف بود ، و مذهب نصرانیان یعموبی را داشت ، و بعد از عقیده نصاری در تثلیث برگشت . کشیشان جمع شده و با وی بمناظره درآمدند ، که بر آنها پیروز گردید ، آنان از راه خواهش و تمنا پیش آمده ، و از وی خواستند که از آن عقیده دست بردار و اظهاراتی نداشته باشد وی پایداری نموده ، و از عقیده خود رجوع نکرد . و آنها هم ویرا برکنار کردند ، زمانیکه عمروعاص مصر را گشود ، در حیات بود^۲ و نزد عمروعاص رفت ، و او گرامیش داشته و منزلتی برایش قائل گردید . و بر کتابهای ارسطو تفسیرهایی دارد که ما در جای خود ذکر کرده ایم . و بجز آنها ، این کتابها نیز از اوست : کتاب الرد علی برقلس - هجده مقاله . کتاب فی ان کل جسم متناهی ففوته متناهیة - یکمقاله . کتاب الرد علی ارسطالیس - شش مقاله . کتاب تفسیر ما بال لارسطالیس العاشر - مقاله یرد فیها علی نسطورس . کتاب یرد فیها علی قوم لایعترفون - دو مقاله و مقاله هم در رد اشخاص دیگر . و بر کتابهای پزشکی جالینوس نیز تفسیرهایی دارد که ما در شرح حال جالینوس ، بآنها اشاره خواهیم کرد .

یحییٰ نحوی در مقاله چهارم از تفسیریکه بر کتاب السماع الطبیعی دارد ، در الکلام فی الزمان - مثالی آورده ، و گوید : مانند همین سال ما ، که سیصد و چهل سه دقلطیانوس قبطنی است . و از این بیان چنین فهمیده میشود که فاصله میان ما و یحییٰ نحوی سیصد سال و اندی بوده ، و ممکن است که در اوائل حیاتش باین تفسیر پرداخته زیرا در دوره عمروعاص حیات داشته است^۳ .

نام فلاسفه طبیعیین

که زمان و مراتبشان مجهول است

ارسطن - مؤلف کتاب النفس . بیطوالس - مؤلف کتاب اسرار الطبیعه ، در یکمقاله . طور یوس ، مؤلف . کتاب الرؤیا ، در یکمقاله . ارطامیدورس صاحب کتاب الرؤیا - مؤلف کتاب

۱ - ش - در میان کلمه یحییٰ و نحوی بخط دیگر دارد (بن عسدی) .

۲ - زندگی یوحنا فیلوبونوس اسکندرانی که نزد مسلمین بیحییٰ نحوی اسکندرانی معروف شده ، هنگام فتح مصر بدست سپاهیان عرب (۶۲۴ میلادی) مورد تردید است . یحییٰ از شاگردان امونیوس پسر هر میاس (اواخر قرن پنجم) رئیس یکی از مدارس اسکندریه . و از افلاطیون جدید بود ، و در نیمه اول قرن ششم شهرت بسیار داشت . بنا بر این زنده بودنش در اواسط قرن هفتم دور از عادت است . (بامختصر تفاوتی از تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۱۰۳ نقل شد) .

۳ - ظاهر ابن ندیم درباره حیات یحییٰ در دوره عمروعاص باین قسمت اتکاء داشته است .

تفسیر الرؤیا ، در پنج مقاله ، بترجمه حنین بن اسحاق . فرفوربوس ، اسقف نوسا - مؤلف کتاب طبیعه الانسان . بطلمیوس غریب ، از مجبان ارسطو ، و ناشر محاسن او - مؤلف اخبار ارسطاليس و وفاته و مراتب کتبه . ثاون - از طرفداران جدی افلاطون - مؤلف کتاب مراتب قرائة کتب فلاطون و اسماء ماصنفه . و در پشت يك کتابچه بخط بسیار قدیمی دیدم که نوشته بود : نام کسانی که کتابهای فلاسفه را در منطق و سائر موضوعات فلسفی تفسیر کرده اند . ثاوفرسطس . اودیمس . ارمینس . یوانیوس . ایامیلخس . اسکندر . ثامسطیوس . فرفوربوس . سنبلیقس . سوریانوس . ما کسیمس . ارامیس . لوقیس . نیقسطراطس . فلوطینس .

اخبار کندی

ابویوسف یعقوب بن اسحاق بن صباح بن عمران بن اسماعیل بن محمد بن اشعث بن قیس بن کندی بن معدیکرب بن معاویة بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة بن حارث بن معاویة بن کنده ، و او ، ثور بن مرتع بن عدی بن حارث بن مرة بن ادبن زید بن همیسع بن زید بن کهلان بن سبابن یشجب بن یعرب : فاضل دهر ، و یگانه دوران خود در دانستن تمام علوم قدیمه بود . ویرا فیلسوف عرب میخواندند . و کتابهایی در علوم گوناگون ، چون منطق ، فلسفه ، هندسه ، حساب ، ارثماتیقی ، موسیقی ، نجوم ، و جز اینها ، دارد ، و مرد بسیار بخیل و باخاستی بود .
و اینکه ما او را پیوست بفلاسفه طبیعیین آورده ایم ، برای رعایت تقدم و موقعیت او در علم بوده ، و در اینجا تمام تصنیفات او را ذکر مینمائیم .

نام کتابهای او در فلسفه

کتاب الفلسفة الاولى فی مادون الطبيعيات والتوحيد . کتاب الفلسفة الداخلة والمسائل المنطقية والمعاصرة وما فوق الطبيعيات . کتاب رسالته فی انه لاتنال الفلسفة الا بعلم الرياضيات . کتاب الحث علی تعلم الفلسفة . کتاب ترتیب کتب ارسطاليس . کتاب فی قصد ارسطاليس فی المقولات اياها قصداً والموضوعة لها . کتاب مائیه العلم و اقسامه . کتاب اقسام العلم الانسی . کتاب رسالته الكبرى فی مقياسه العلمی . کتاب رسالته بايجاز فی مقياسه العلمی . کتاب فی ان افعال الباری جل اسمه كلها عدل لاجورفيها . کتاب فی مائیه الشئى الذى لانهاية له وبأى نوع يقال لانهاية له . کتاب رسالته فی الابانة انه لايمكن ان يكون جرم العالم بلانهاية و ان ذلك انما هو فى القوة . کتاب فی الفاعلة والمنفعله من الطبيعيات الاولى . کتاب فی عبارات الجوامع الفكرية . کتاب مسائل سئل عنها فى منفعة الرياضات . کتاب فی بحث قول المدعى

ان الاشياء الطبيعية تفعل فعلا واحداً بايجاب الخلقة ، كتاب فى اوائل الاشياء المحسوسة . رسالته فى الترفق فى الصناعات . رسالته فى رسم رقاع الى الخلفاء والوزراء . رسالته فى -
 قسمة القانون . رسالته فى مائة العقل والابانة عنه .

کتابهای او در منطقیات

کتاب رسالته فى المدخل المنطقى باستيفاء القول فيه . کتاب رسالته فى المدخل -
 المنطقى باختصار وايجاز . کتاب رسالته فى المقولات العشر . کتاب رسالته فى الابانة عن قول
 بطلميوس فى اول كتابه (فى) المجسطى عن قول ارسطاليس فى انالوطيقا . (کتاب رسالته فى -
 اختيار الكتب الاربعة) . کتاب رسالته فى الاحتراس من خدع السوفسطائيين . کتاب رسالته
 بايجاز و اختصار فى البرهان المنطقى . کتاب رسالته فى الاصوات الخمسة . کتاب رسالته
 فى سمع الكيان . کتاب رسالته فى عمل آلة مخرجة الجوامع .

کتابهای او در حسابيات

کتاب رسالته فى المدخل الارتماطيقى - پنج مقاله ، کتاب رسالته فى استعمال الحساب
 الهندى . چهار مقاله . کتاب رساله فى الابانة عن الاعداد التى ذكر فلاطن فى كتابه السياسة .
 کتاب رسالته فى تأليف الاعداد . کتاب رسالته فى التوحيد من جهة العدد . کتاب رسالته فى
 استخراج الخبيثى والضمير . کتاب رسالته فى الزجر والفال من جهة العدد . کتاب رسالته
 فى الخطوط والضرب بعدد الشعير . کتاب رسالته فى الكمية المضافة . کتاب رسالته فى النسب
 الزمانية . کتاب رسالته فى الحيل العددية وعلم اضمارها (کتاب الدوار و همزح - قديمى و
 در نهايت نيكوئى)^۱ .

کتابهای او در کريات^۲

کتاب رسالته فى ان العالم وكلما فيه كرى الشكل . کتاب رسالته فى الابانة عن انه ليس
 شئ من العناصر الاولى والجرم الاقصى غير كرى . کتاب رسالته فى ان الكرة اعظم الاشكال -
 الجرمية والدائرة اعظم من جميع الاشكال البسيطة . کتاب رسالته فى ان سطح ماء البحر
 كرىا . کتاب رسالته فى تسطيح الكرة . کتاب رسالته فى الكريات . کتاب رسالته فى عمل -
 السميت على كرة . کتاب رسالته فى عمل الحلق الست و استعمالها .

۱- ش - کلمه دارد غير مفهوم که بجای آن نقطه گذاشتيم و پخط نویسنده کتاب نیست .

۲- ف (الکريات) .

کتابهای او در موسیقيات

کتاب رسالته الكبرى فی التألیف . کتاب رسالته فی ترتیب النغم الدالة علی طبایع الاشخاص العالیه و تشابه التألیف . کتاب رسالته فی الايقاع . کتاب رسالته فی المدخل الی صناعة الموسيقى . کتاب رسالته فی خبر صناعة التألیف . کتاب رسالته فی صناعة الشعر . کتاب رسالته فی الاخبار عن صناعة الموسيقى .

کتابهای او در نجومیات

کتاب رسالته فی ان رؤیة الهلال لاتضبط بالحقیقة و انما القول فیها بالتقریب . کتاب رسالته فی مسائل سئل عنها من احوال الكواكب . کتاب رسالته فی جواب مسائل طبیعیة فی کیفیات نجومیة . کتاب رسالته فی مطرح الشعاع . کتاب رسالته فی الفصلین . کتاب رسالته فیما ینسب الیه کل بلد من البلدان الی برج من البروج و کوكب من الكواكب . کتاب رسالته فیما سئل عنه من شرح ما عرض له الاختلاف فی صور الموالید . کتاب رسالته فیما حکى من اعمار الناس فی الزمن القدیم و خلافها فی هذا الزمن . کتاب رسالته فی تصحیح عمل نمودارات الموالید والهیلج والکدخداء . کتاب رسالته فی ایضاح علة رجوع الكواكب . کتاب رسالته فی سرعة ما یرى من حركة الكواكب اذا كانت فی الافق و ابطاؤها کما علت . کتاب رسالته فی الابانة عن الاختلاف الذی فی الاشخاص العالیة . کتاب رسالته فی الشعاعات . کتاب رسالته فی فصل ما بین التسییر و عمل الشعاع . کتاب رسالته فی علل الاوضاع النجومیة . کتاب رسالته الی الاشخاص العالیة المسماة سعادة و نحاسة . کتاب رسالته فی علل القوى المنسوبة الی الاشخاص العالیة الدالة علی المطر . کتاب رسالته فی علل احداث الجو . کتاب رسالته فی العلة التی لها یكون بعض المواضع لاتکاد تمطر .

کتابهای او در هندسیات

کتاب رسالته فی اغراض کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی اصلاح کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی اختلاف المناظر . کتاب رسالته فیما نسب القدماء کل واحد من المجسمات الخمس الی العناصر . کتاب رسالته فی تقریب قول ارشمیدس فی قدر قطر الدائرة من محیطها . کتاب

رسالته في عمل شكل المويطين . كتاب رسالته في تقريب و ترالدائرة . كتاب رسالته في تقريب و ترالتسع . كتاب رسالته في مساحة ايوان . كتاب رسالته في تقسيم المثلث والمربع و عملها . كتاب رسالته في كيفية عمل دائرة مساوية لسطح اسطوانة مفروضة . كتاب رسالته في شروق الكواكب و غروبها بالهندسة . كتاب رسالته في قسمة الدائرة ثلاثة اقسام . كتاب رسالته في اصلاح المقالة الرابعة عشر و الخامسة عشر من كتاب اقليدس . كتاب رسالته في البراهين المساحيه لما يعرض من الحسابات الفلكية . كتاب رسالته في تصحيح قول اسقلاوس في المطالع . كتاب رسالته في اختلاف مناظر المرآة . كتاب رسالته في صنعة الاسطرلاب بالهندسة . كتاب رسالته في استخراج خط نصف النهار و سمت القبلة بالهندسة . كتاب رسالته في عمل الرخامة بالهندسة . كتاب رسالته في استخراج الساعات على نصف كرة بالهندسة . كتاب رسالته في السوانح . كتاب رسالته في عمل الساعات على صفيحة تنصب على السطح الموازي للافق خير من غيرها .

كتابه‌های او در فلكيات

كتاب في امتناع وجود مساحة الفلك الاقصى المدبر للافلاك . كتاب رسالته في ظاهريات الفلك . كتاب رسالته في ان طبيعة الفلك مخالفة لطبائع العناصر الاربعة و انه طبيعة خامسة . كتاب رسالته في العالم الاقصى . كتاب رسالته في سجود الجرم الاقصى لباريه . كتاب رسالته في الرد على المنانية في العشر مسايل في موضوعات الفلك . كتاب رسالته في الصور . كتاب رسالته في انه لا يمكن ان يكون جرم العالم بلانهاية . كتاب رسالته في المناظر الفلكية . كتاب في امتناع الجرم الاقصى من استحالة . كتاب رسالته في صناعة بطلميوس الفلكية . كتاب رسالته في تناهي جرم العالم . كتاب رسالته في المعطيات . كتاب رسالته في مائبة الفلك واللون اللازم الازوردي المحسوس من جهة السماء . كتاب رسالته في مائبة الجرم الحامل بطباعه للالوان من العناصر الاربعة . كتاب رسالته في البرهان على الجسم السائر و مائبة الاضواء والاطلام .

كتابه‌های او در طبييات

كتاب رسالته في الطب البقراطي . كتاب رسالته في الغذاء والدواء المهلك . كتاب رسالته